

تضاد دستگاه روحانیت و اصلاحات

فوت آیت الله بروجردی) ۲۲ اسفند ۱۳۴۰ (و يك سال بعد فوت آیت الله کاشانی فرصت مناسبی برای شاه به نظر میرسید که خود را از شر دستگاه روحانیت رها سازد. پس تلگرافی به آیت الله حکیم کرد تا بلکه حوزه قم را تضعیف و مرجعیت را به کشور عراق منتقل کند. این کار سبب شد که تمرکز قدرت مذهبی در ایران به تشنت آن انجامد و به دنبال آن روحانیون جوان و افراطی و جویای نام میدان عمل بیشتری به دست آورند.

پس از کودتا، شاه و رجال سیاسی، خود را ناگزیر از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی یافتند. زیرا دریافته بودند که تنها با قدرت نظامی ادامه حکومت میسر نیست. اما نه ایران اوضاع مالی مناسبی داشت و نه هم پیمانان خارجی، رغبتی به رفورم در ایران نشان می دادند. کندی بر سر کار آمد و با سیاست «دروازه های باز» در پی استحکام اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان سوم بر آمد. جالب توجه آنکه دکتر علی امینی همان تز «دروازه های باز» کندی را برنامه دولت خویش اعلام کرد.

دولت دکتر علی امینی به پیشنهاد شاه و تأیید دولت کندی بر سرکار آمد و برنامه اصلاحات ارضی شروع شد. اما وی چندان توفیقی در حل بحران کار و اقتصاد کشور نیافت. وی اولین سیاستمداری ست که در سفری به شهر قم با مراجع تقلید به مشاوره نشست و «حاج روح الله» را هم در آخر ملاقاتی کوتاه کرد. از این زمان خمینی وجهه ای دیگر یافت که بعدها از آن سود برد. پس از علی امینی، اسدالله علم به نخست وزیری رسید و برنامه «شاه و مردم» آغاز شد و «انقلاب سفید» در مقابل «انقلاب سرخ» در زمستان ۱۳۴۱ با اعلام مواد آن، ماشین اصلاحات و رفورم از بالا را به کار انداخت.

روحانیون با اصلاحات ارضی و به ویژه اعطای حقوق سیاسی به زنان، مخالفت خود را آغاز کردند. شاه در چهارم بهمن ۴۲ به قم رفت و اسناد مالکیت کشاورزان اطراف قم را شخصاً به آنها داد و در آنجا در لفافه روحانیون را «ارتجاع سیاه و کرمهائی که در کثافت غوطه ورنند و بی خبرند و آنهائی که مغزشان هزار سال است تکان نخورده و جامد مانده است» نامید و به تهران بازگشت.

با تأسیس «سازمان اوقاف کشور» که منبع مالی روحانیت را تهدید می کرد، روحانیون را با همه اختلافات و رقابتهائی که بین خود داشتند بر سر این عقیده متفق نمود که مقام و منزلت آنان در نزد عوام، با خطری جدی روبرو شده است. این اتفاق و همگامی را در گزارشی می خوانیم که در همان ایام و چند روز قبل از غوغای مخالفت با اصلاح قانون انتخابات و تفویض حق رأی به زنان، که بعداً به غائله پانزدهم خرداد انجامید، توسط یکی از وعاظ تهران به نام علی نخعی معروف به افصح

المتكلمين تنظيم شده است. او احتمالاً به توصیه ساواک، سفری به قم کرد و با مراجع دینی آن زمان مذاکره و جریان گفتگوهای خود را با آنان به سازمان اطلاعات و امنیت کشور گزارش داد.

علی نخعی گزارش خود را این چنین آغاز میکند: «حضور محترم جناب آقای سرهنگ نشاط دامت برکاته. محترماً. این جانب که به قم مسافرت کرده بودم ملاقاتهایی از آقای حاج شیخ عبدالنبی عراقی [آیت الله اراکی] و آقای حاجی شریعتمداری و آقا حاج روح الله خمینی نیز به عمل آوردم که مقصودشان را از مخالفت خوانی نسبت به دولت تحقیق نمایم.» در فرودین ۴۲ ماجرای مدرسه فیضیه قم اتفاق افتاده بود. علی نخعی «عقیده آقای اراکی را راجع به حوادث قم» می پرسد. آیت الله اراکی پاسخ میدهد: «به عقیده من هر دو دسته، هم مسئولین دولت و هم مراجع روحانیت تجاوز کاری کرده اند. زیرا مسئولین دولت تکلیفشان انحصاراً اجرای قانون اساسی می باشد که دخالت زنان را در رتق و فتق قوه مقننه نفی و نهی نموده و دلیلی موجود نبود... مداخله ایشان را در انتخابات تجویز کنند که دینداران را نا راضی گردانند... و در مقابل آنها آقایان هم سنخ خودم هم متجاوزند...»

آیت الله اراکی وظیفه روحانیون را تنها و فقط «امر به معروف و نهی از منکر» می شمارد و «مصلحت دولت را [در سکوت] می داند. علی نخعی سپس به ملاقات آیت الله شریعتمداری می رود و جویای نظر وی در مورد حقوق بانوان میشود. وی «پس از مقدماتی تذکر» میدهد که «مقامات اجنبی به جهت تأمین نیتهای استعماری روز افزونشان نمایندگی نسوان را بهانه نفوذ و رسوخ خود در مجلس های ایالتی و ولایتی و شورا و سنا قرار داده اند و دیانت تکلیف فرداً فرد ما را مبارزه با اعدای [دشمنان] دین مبین نموده... طبق قواعد دین، نسوان نباید در امور سیاسی و قضائی اظهار رأی کنند...» آیت الله شریعتمداری روحانیون را «راسخترین نگهبانان استقلال مملکت» نام میبرد و خود و روحانیون هم سنخ خود را با الفاظی تحقیر آمیز نسبت به مقام سلطنت، حافظ «تاج و تخت سلطنتشان» می شمارد و ادامه میدهد که «نوعاً، امثال ما، روحانیتی بوده ایم، که مانع از اخراج شاه از مملکت و تسلط طرفداران بالشویک بر دولت می شده ایم و ملک و مال و مذهبشان را نگاه می داشتیم...» و در آخر تهدید میکند که «در راه حفظ دینی که به ما سپرده شده دفاع خواهیم کرد.»

علی نخعی در گفتگوی با حاج روح الله خمینی متوجه میشود که وی سیاسی تر از آقایان اراکی، شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعشی در مخالفت با دولت اقدام میکند. خمینی بی پرده به رابط ساواک میگوید «مادام که این دولت [علم] مصدر کار باشد، داخل هیچ قسم مذاکره صلح و مصالحه ای نخواهیم شد. زیرا این دولت ترتیبی با اهل علم معامله کرده است که تماس سران حوزه علمیه [با دولت]... [انتحار روحانیت است]... ما موقعی که یقین پیدا کردیم که محافل لا مذهب بهائی های یهودی الاصل ایران و آمریکا اراده دارند در خواست تساوی حقوق زن و مرد را آلت تجاوز به حریم مذهب رسمی این مملکت قرار دهند و دین اسلام را که موجب بقاء استقلال ظاهری این ملک و ملت است تضعیف کنند»، به مخالفت برخاستیم.

حاج روح الله خمینی سپس به بازگو کردن این واقعیت می پردازد که در مراسلات متعددی دولت را بر حضر داشتیم و «درخواست کردیم که مجدداً از زمزمه موهون نمایندگی نسوان [در مجالس شورا و سنا] که نقض ظواهر قرآن می باشد دست بردارند.»

علی نخعی اظهار نظر میکند که خمینی «تصادفاً یکی دو ماه است ترقی غیر منتظره ای نموده و هیچ چاره ای از برای رفع خطر مخالفت های آینده ایشان نیست، مگر اینکه یکی از علمای معتدلتر مانند آقای نجفی یا آقای عراقی تقویت شده دست او را از حوزه قم کوتاه کنند» علی نخعی معروف به افصح المتکلمین به ساواک توصیه میکند «نظر به اینکه آقای [آیت الله مرعشی] مثلاً به طرفداری از دربار و دولت معرفی و معروف شده است، تصور نمی کنم تقویت ایشان نتیجه ای داشته باشد و به همین جهت تنها راه حلی که برای عقب نشاندن نامبردگان به نظر می رسد اینست که آقای [آیت الله] حاج شیخ عبدالنبی عراقی [اراکی] [که عالمی معمرتر و موجه تر از سه چهار نفر رقیب و بخودی

خود دارای مذاق محافظه کاری است توسط طرحهای خیلی ماهرانه ای که نتوانند دست تهران را از آن طرح ها هویدا ببینند تقویت شود تا مرجعیت تقلید ایران منحصر به ایشان گردد و در راه اجرای این نظر راه هائی وجود دارد که در صورت لزوم معروض خواهیم داشت.¹»

۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بواقع واکنش ارتجاع در مقابل رفورم ها و اصلاحات شاه بود. این اصلاحات در نخست با يك شتاب و نیروی انقلابی آغاز شد و اگر با دقت و صمیمیت و بدون عجله دنبال می شد می توانست نتایج نیکوئی را به همراه بیاورد. هر چند که بعداً مواد «انقلاب سفید» به بیش از بیست ماده رسیده بود و ظاهری فریبنده داشت و با روح جامعه سنتی و سیاسی ایران سازشی نداشت، اما نباید فراموش کرد که باعث تحول جامعه ایران شدو ریشه در فرهنگ سیاسی ایران دوانید. به طوریکه ارتجاعی ترین انقلاب تاریخ بشریت، با مرتجع ترین رهبری نتوانست آنچه را که در دوران پهلوی ها تا سقوط شاه انجام گرفته و در بطن جامعه ایران رسوخ کرده بود، از بین ببرد.

با اعلام مواد انقلاب سفید، احزاب چپ و راست مخالف شاه، در تنگنای سیاسی شدیدی قرار گرفتند و عملاً نمی توانستند با این قوانین جنجال برانگیز و مترقی و متجدد مخالفتی نمایند. هر گونه مخالفت با پیشنهادات شاه تهمت ارتجاعی و ضد منافع دهقانان و کارگران و طرفداری از نظام ارباب و رعیتی را به همراه میداشت. رفراندم ظاهراً با شش میلیون رأی موافق و دو سه هزار رأی مخالف به تصویب رسید.

خمینی که آن زمان اشتهاری نداشت و به قول دکتر علی امینی و حاج مهدی عراقی با نام «حاج روح الله» در حوزه قم تدریس می کرد و هنوز عنوان آیت اللهی دریافت نکرده بود، در تشویق و تحریک مردم مذهبی علیه اصلاحات ارضی و حقوق زنان چندین اعلامیه تند و زنده منتشر کرد. خمینی در پی انتشار این اعلامیه ها، دستگیر و پس از مدت کوتاهی آزاد شد.

دولت علم جای خود را به دولت حسنعلی منصور داد. وی در مهر ماه ۱۳۴۳ لایحه قانون عدم مجازات مستشاران و وابستگان نظامی آمریکا در ایران را به مجلس برد که پس از مباحثات طولانی به تصویب رسید. این لایحه به حق از جانب مخالفین نام «کاپیتولاسیون» گرفت و به عناصر چپ، جبهه ملی و گروه های مذهبی افراطی مخالف اصلاحات بهانه مناسبی داد تا شاه و همه رفورمهای او را که به نام «انقلاب شاه و مردم» در رسانه های گروهی تبلیغ می شد، زیر سؤال ببرند و لبه تیز حملات خود را مستقیماً متوجه شاه نمایند و وی را دست نشانده آمریکا و استعمار جهانی بنامند و دخالت شاه را در امور سیاسی کشور غیر قانونی و مخالف اصول قانون اساسی بشمارند.

اصلاحات و رفورم خواسته همه آزادیخواهان بود و اصولاً با قانون اساسی مشروطه ایران مغایرتی نداشت و هدف اساسی انقلاب مشروطیت ایران بود. پس از تصویب قانون عدم مجازات مستشاران و وابستگان نظامی آمریکا در ایران، مخالفین عامدانه اصلاحات و رفورم را به بیگانگان نسبت دادند و آن را يك فکر غیر ایرانی قلمداد کردند. نسبت دادن رفورم و اصلاحات به آمریکا و صهیونیسم از جانب روحانیت قشری، جبهه ملی، چپ اسلامی و چپ رادیکال، حقانیت اصلاحات را سؤال آمیز نمود. تبلیغات گروه مخالف کارسازتر بود. زیرا رجال سیاسی از اینکه همه چیز را به شاه نسبت دهند خسته نمی شدند. روحانیون قشری با علم کردن بازگشت به احکام اسلام و اینکه فکر اصلاحات با جامعه شیعی ایران غریبه است، و گروه های چپ اسلامی و چپ رادیکال با نسبت دادن این اصلاحات به «امپریالیسم آمریکا» به بیگانه سازی آن پرداختند. در حالیکه اصلاحات نه با اصول انقلابات مردمی مغایرتی و نه با فکر دموکراسی و نهایتاً مردم سالاری مخالفتی داشت. قدم در راه مدرنیزه کردن کشور و رفورم مستمر از بنیان با اندیشه و ایدئولوژی مشروطیت توافق داشت. تحصیلکردگان و نیروهای

1 [گزارش علی نخعی معروف به افصح المتکلمین به سرهنگ نشاط به تاریخ «تهران ۱۳۴۲/۲/۱۱» در کیهان لندن شماره ۸۹۳، ۲۴ بهمن ماه ۱۳۸۰ خورشیدی منتشر شده است.]

مترقی تنها و فقط در همان رویای انقلاب مشروطیت مانده بودند و کاری در خور توجه برای نگرهبانی آرمانهای انقلاب مشروطیت نمی کردند و جامعه به فراموشکاری دسته جمعی گرفتار شده بود .

واقعه ۱۵ خرداد برای شاه و مخالفانش بازتابی یکسان نداشت .شاه متوجه شد که برای ماندن می باید تن به اصلاحات فوری دهد، پس محتاج پشتیبانی توده ایرانی ست .

دولتمردان و نظریه پردازان شاه با آگاهی بسیار سطحی و ناچیزی که از روند تاریخی - اجتماعی ایران داشتند به چند نتیجه عجولانه رسیدند .برآورد آنان چنین بود :

- ۱ -دهقانان و کارگران عمیقاً فقیر و در عین حال مذهبی هستند.
- ۲ -روشنفکران و تحصیل کردگان رابطه عمیقی با مذهب ندارند و نشانه ای از اینکه به مذهب برای امور سیاسی روی بیاورند به چشم نمی خورد.
- ۳ -برای پیشبرد رفورم به رهبران مذهبی نمی توان امید داشت و اصولاً مرجع عالمقدری که مورد قبول عامه روحانیون باشد وجود ندارد.
- ۴ -طرفداران احزاب ملی و مذهبی تشکلی ندارند و نمی توانند به این زودیهها تشکیلات موثری بجود آورند.

۵ -سران احزاب و سازمانهای چپ در زندان بسر میبرند و عناصر پراکنده چپ مجبور به سکوت هستند.

پس چشم انداز اصلاحات باید در دوسو تأثیر گذارد .از يك سو اصلاحات، باید مذهبپون افراطی و ارتجاعی را از دایره توجه مردم خارج سازد و این کار با اصلاحات ارضی و سپاه دانش و سهمیم کردن کارگران در سود کارخانجات و مبارزه با بیسوادی امکان پذیر است و از سوئی دیگر پایگاه چپ را می باید با تقویت بنیان اقتصادی دهقانان و کارگران از بین برد. اما مخالفین شاه تحلیل و تصویر دیگری از واقعه ۱۵ خرداد و تحولات آن زمان برای خود ترسیم می کردند:

- ۱ -استفاده از مردم مذهبی در فعالیتهای سیاسی، چشم انداز امیدوار کننده ای دارد.
 - ۲ -مبارزه علنی امکان پذیر نیست، پس می باید به مبارزات زیر زمینی و مسلحانه روی آورد.
 - ۳ -مبارزات مذهبپون محتاج پشتیبانی مراجع تقلید است .
 - ۴ -واقعه ۵۱ خرداد نشان داد که حکومت شاه از جانب مذهبپون آسیب پذیر است.
 - ۵ -عدم تمرکز مرجعیت و تشتت آراء ، مراجع تقلید و دستگاه روحانیت را در مقابل سیل بنیان کن تجدد و اصلاحات به نابودی خواهد کشانید، پس محتاج همبستگی بیشتری هستند.
 - ۶ -نبود احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی و غیر وابسته به دولت، راه هرگونه مصالحه و آشتی را بین مخالفان و دستگاه دولت بسته و جز مبارزه مسلحانه و مخفی چاره ای نمانده است.
- عده ای از هم وندان احزاب و گروه های چپ به جناح دولتی طرفدار اصلاحات چسبیدند .تحلیل آنان بر این محور دور می زد که تنها راه رسیدن به يك جامعه سوسیالیستی، زمانی امکان پذیر است که بورژوازی و خرده بورژوازی رشد اقتصادی قابل توجهی بنمایند، تا تضاد طبقاتی ظاهر گردد و توده ها انقلاب سوسیالیستی را چاره نا پذیر بشمارند.²

اما چپ رادیکال که در نخست از بطن حزب توده ایران برخاسته بود، اما بعدها از آن دور و به جنبش چپ مسلحانه جهانی پیوست، پس از ۱۵ خرداد به نتیجه دیگری رسید و آن اینکه پایگاه اصلی آنان، یعنی کارگران و دهقانان به اصلاحات گردن نهاده و دل بسته است و از این رو چاره ای دیگر نیست، جز اینکه به مبارزه مسلحانه روی بیاورد .به عقیده رهبران چپ رادیکال، شیوه های مسالمت آمیز و سازشکارانه جبهه ملی، حزب توده ایران و مذهبپون مخالف شاه، انقلاب سوسیالیستی را به عقب می

2 [به نام و شرح زندگانی وزیران و رجال سیاسی و فرهنگی پس از واقعه ۱۵ خرداد توجه شود که پیشینه سوسیالیستی و مارکسیستی داشتند .خواننده کنجکاو را به کتاب های« شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»، تألیف دکتر باقر عاقلی، نشرگفتار در ایران،«شبه خاطرات»از دکتر علی بهزادی، چاپ انتشارات زرین، تهران .و«بازیگران عصر پهلوی»تألیف محمود طلوعی، چاپ نشر علم، در تهران، حواله میدهم.]

راند و باعث رکود مبارزه می‌گردد. تئوریهای جنگهای پارتیزانی چین، ویتنام، کوبا، الجزایر و فلسطین الهام بخش گروه‌ها و سازمانهای گوناگون چپ رادیکال گردید. برخی از اعضاء این سازمانها در کشورهای بیگانه به فرا گرفتن جنگ‌های پارتیزانی و نا منظم مشغول شدند. هرگروهی کوشش میکرد اجتماع ایران را با تئوریها و یاد گرفته‌های خود تطبیق دهد. بازتاب کلی این بررسیها و الگو برداریها به آنجائی رسید که اگر توده، خلق و رنجبر از سرنوشت خود بی‌خبرند و اگر میل و کششی به «انقلاب دموکراتیک سوسیالیستی» نشان نمی‌دهند، این وظیفه نیروهای مبارز است که با جنگ و گریز و مبارزه چریکی، توده نا راضی اما خاموش را به دنبال خود بکشانند و انقلاب توده‌ای و خلقی را به پیروزی رسانند.

عده‌ای از چپ مذهبی چون بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» که خود از «نهضت آزادی» و «انجمن حجتیه» آمده بودند و با تفسیرها و قرائت‌های به ظاهر مدرن از اسلام آشنا بودند، پس از بررسیهای طولانی و مطالعات و تجربیات شخصی به این نتیجه رسیدند که احکام اسلام به تنهایی نمی‌تواند جوابگوی مشکلات پیچیده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انسان امروزی باشد. اما خاطره ۱۵ خرداد و قیام مذهبیون را از خاطر نبرده و چنین نتیجه می‌گرفتند که مذهب هنوز میان توده ایرانی مقبولیت عامه دارد و می‌توان با بسیج مردم مذهبی و به کار گرفتن اهرم مذهب موتور از کار افتاده انقلاب را بحرکت آورد. پس برای بسیج عامه که مذهبی ست و تحصیل کردگان که رابطه‌ای چندان با مذهب ندارند، می‌باید ایدئولوژی جدیدی بنیان نهاد که مخلوطی از سوسیالیسم علمی و اسلام با تعبیرات و تفسیرات علی شریعتی، بدون فقه جعفری، با چاشنی مبارزه مسلحانه باشد...³

علی شریعتی!

بررسی اندیشه‌های علی شریعتی و تأثیر آن بر روی جوانان مذهبی کاری است بس طولانی که می‌باید در کتابی جداگانه انجام گیرد، اما چاره‌ای نیست و مجبوریم حد اقل برای نمایاندن سیمای واقعی شریعتی و تعیین ارزش و اعتبار عقاید و نوشته‌های او چند جمله‌ای را از او در اینجا نقل نمائیم و قضاوت را به خوانندگان منصف واگذاریم. شریعتی در کتاب «سیمای محمد» می‌نویسد:

«محمد ترکیبی از موسی و عیسی است. گاه او را در صحنه‌های مرگبار جنگ می‌بینیم که از شمشیرش خون می‌چکد و پیشاپیش یارانش که برای کشتن یا کشته شدن بی‌قراری می‌کنند و بر روی مرکبهای بی‌تاب خویش در برابر دعوت خون به سختی می‌توان آرامشان ساخت می‌تازد. مشتی خاک بر می‌گیرد و به خشم بر چهره خصم می‌پاشد و فریاد می‌زند "شدوا" و بیدرنگ شمشیرها به رقص می‌آیند و وی که از تماشای آتش سوزان جنگی که برافروخته است گرم شده و چهره اش از شادی بر تافته است، با لحنی گرفته از لذت توفیق و لبخندی سیراب از ستایش شمشیر فریاد می‌کند: هوم، اکنون تنور جنگ بر تافت «... و آنگاه صفحاتی بعد مینویسد: «این همان کسی است که او را در بازار مدینه دیدیم که کنار گودالهای عمیق و وحشتناکی که بدستور وی کنده بودند نشسته بود و دسته دسته یهودیان بنی قریظه را که هر چند تن به یک زنجیرشان بسته بودند می‌آوردند و در برابر وی پیای سر می‌بریدند و در گودالی می‌ریختند و او با چشمانی سرد و خشک و آرامی که گوئی به دو نگین شبق بدل شده اند آن را تماشا می‌کرد. نه لب می‌جنبانید و نه پلک می‌زد. گوئی نمایشی سرد و بیمزه را می‌نگرد و آنگاه که آخرین نفر از این صف هفتصد نفری را ذبح کردند و در سیاه چال افکندند در حالی که بدستور وی بر اجساد گرمشان خاک می‌ریختند بر خواست و به کارهای دیگر پرداخت.⁴»...

عاملین این جنایت یعنی کسانی که هفتصد یا هزار اسیر دست بسته بی‌دفاع را چنین وحشیانه و به قول

3 [برای آشنایان به مارکسیسم و اسلام تردیدی در چگونگی مبانی اعتقادی مجاهدین خلق باقی نمی‌گذارد که عنوان «مارکسیست‌های اسلامی» به آنان چندان هم بیراهه نیست. مراجعه کنید به کتاب «شناخت» و «اقتصاد به زبان ساده» از بنیانگذاران مجاهدین خلق ایران]

4 [مراجعه کنید به کتاب «سیمای محمد» صفحات ۵۲ و ۵۵]

علی شریعتی «ذبح» یعنی سربریده اند کسانی جز علی بن ابی طالب برادر خوانده، عموزاده و داماد محمد رسول الله، که شیعیان دوازده امامی وی را وصی منصوص و ولی و جانشین به حق محمد نیز می دانند و دیگری زبیر بن عوام عمه زاده و باجناق محمد، از صحابه کبار و جزء عشره مبشره محمد یعنی یکی از ده نفری که به اعتقاد مسلمانان بهشت بدانان وعده داده شده نیستند.

«سیمای محمدی» که علی شریعتی ترسیم میکند بسیار چندانش آور است. سیمای آدمکشی ست خونخوار که رحمی در دل ندارد و چنین مینماید که اصولاً از خون ریزی و کشتار انسانها لذت می برد. تصویر علی شریعتی از محمد، شباهت نزدیکی به چنگیز خان مغول، آتیلا، امیر تیمور گورکانی و هیتلر و استالین دارد؛ که همه این جباران و آدمکشان جز بدبختی و بیچارگی برای انسانیت چیز دیگری به ارمغان نیاوردند و میراثی بعد از خود بجای نگذاشتند. بگیریم که روسای قبیله بنی قریظه برای نجات قبیله خود با عموزاده و پدر زن خود محمد، یعنی ابوسفیان⁵، دشمن محمد، هم داستان و متحد شده اند تا بلکه جان خود و قبیله خود را از شر هجوم محمد و یارانش نجات دهند و مستوجب چنین عقوبتی بودند. اما، آیا همه افراد بنی قریظه از زن و مرد و کودک گناهکار بودند؟ آیا همه مردان و زنان و کودکان بنی قریظه در این اتحادیه نا فرجام دست داشتند؟ آیا از علی شریعتی، جامعه شناس در قرن بیستم توقع می رود از جنایتی چنین هولناک که تصور آن پشت هر انسان با وجدانی را از نفرت و خشم می لرزاند، پشتیبانی نماید و امر چنین جنایتی را با عیسی مسیح که مظهر کمال انسانی و ترحم بود هم سان بشمارد؟

علی شریعتی دانسته «سیمای محمد» را کریه، خونخوار و انتقامجو ترسیم میکند، زیرا میداند که خوانندگان کتابهای او کسانی جز نوجوانان نابالغ و بی اطلاع از تاریخ اسلام و مسخ شده در باطلاق خرافات نیستند. او میل دارد با تحریف حقایق تاریخی جوانان را تشویق به جنگ های خیابانی و ترورهای کور خونین کند و چاره ای نمی بیند جز اینکه از محمد و علی سیمای خشن ترسیم کند و از دهان آنان نغمه های شوم خود را سر دهد.

زنده یاد علی دشتی در تألیف کتاب «۲۳ سال» گوشه چشمی هم به آثار علی شریعتی دارد و کشتار یهودیان را بر مبنای اسناد تاریخی و بویژه تاریخ طبری در فصل «ایجاد اقتصاد سالم، از میان بردن یهود» را شرح میدهد و نادرستی گفته های شریعتی را مستند بیان میکند و پرده از این جنایت مخوف برمیکشد.

شریعتی جامعه شناس و محقق در اسلام و فیلسوف، «مدینه فاضله» محمد را هم ترسیم کرده است که با «مدینه الله» و «یا» حکومت الله «آیت الله روح الله خمینی چندان فرقی ندارد. در کتاب «سیمای محمد» پیرامون مدینه محمد مینویسد: «یک جامعه چند بعدی که بر خلاف شهرهای مانند آتن و اسپارت، اسکندریه، رم، هلیوپولیس، بنارس و هگمتانه که همه شهرهایی بوده اند با یک دروازه که از آن فقط یا سرباز جنگ آور یا اندیشمند و فیلسوف خارج می شده اند، این شهر [مدینه النبی] دارای دو دروازه است. از یکی " فوج کبود " بیرون می آید. مردانی که جز به قتل نمی اندیشند و جز بر بستر خون نمی خسبند. دروازه ای که شبها و روزها شمشیرهای تشنه از آن به سراغ قبیله ای برون می شتابند و از کمینگاه، نیم شبی تاریک یا سحرگهی گنگ و هراس انگیز ناگاه بر سر قومی فرو می ریزند و می کشند و غارت می کنند و اسیر می گیرند و باز می گردند، گوئی دروازه روم است»⁶

طبق نظر علی شریعتی «مدینه النبی» اسلامی چیزی جز سلاخ خانه اسلامی و «جمهوری اسلامی»

5 [ام حبیبیه زن عبدالله بن جحش بود که مسلمان شده بود و با دیگر مسلمانان چنانچه مورخان اسلامی مینویسند، در اولین هجرت مسلمین به حبشه رفته بود. ولی در آنجا مرد و پس از درگذشت او محمد زن او، ام حبیبیه را با وکالت در حبشه برای خود عقد کرد و به مدینه آورد و مسلماً از این کار جلب توجه و محبت ابوسفیان را در نظر داشت]

6 [سیمای محمد] از علی شریعتی. صفحات ۵۹ تا ۶۱]

نیست «یثرب» که نام اصلی آن و در شمال شرقی مکه واقع، در حقیقت پس از قدرت یافتن محمد که کم و بیش پس از سال سوم هجرت و پایان جنگ خندق و قتل عام یهودیان بنی قریظه، که در نخست بنام «انصار» معروف بودند، بنام مدینه النبی شهرت گرفته و در ادبیات اسلامی مدینه طیبه و یا مدینه منوره هم خوانده شده است. این شهر پس از ورود همراهان رسول الله که به «مهاجرین» معروف هستند اندک اندک به مرکز تجمع تمام راهزنان و ماجراجویان جزیره العرب تبدیل گشت که در پی کسب غنایم و زن و مقام دور محمد گرد آمدند و اینان مردانی بودند که جز به قتال و غنیمت نمی اندیشیدند و با شیخون زدن به کاروانیان و قبایل بی خبر و بی تقصیر و بی گناه، چون کابوسی مرگ آفرین و هراس انگیز در منتهای خونخواری بعنوان جهاد و ترویج «دین مبین اسلام» فرود می آمدند. می کشتند، غارت می کردند و اسیر می گرفتند. و بوئی از انسانیت، تقوا، مروت نبرده بودند. مدینه اسلامی علی شریعتی چیزی جز این نیست و هدفی جز برپا کردن توقف گاه و مرکز تجمع قاتلین نیست. در جامعه اسلامی ترسیم شده از جانب علی شریعتی فقط آهن است که به صورت شمشیر و یا زنجیر حکم می راند... تأثیر نوشته ها علی شریعتی در سازمانهای افراطی مذهبی، غیر قابل انکار است....

تحقیق و تعمق در نوشته های علی شریعتی این گمان را بر می انگیزد که وی دچار بیماری روانی بوده و میان زشتی و زیبایی، دوغ و دوشاب، خادم و مخدوم فرقی نمی گذاشته. کمبود یک بررسی عالمانه از نوشته های علی شریعتی اکنون احساس میشود و بی تردید این کار مهم و میهنی بزودی انجام خواهد گرفت...

در مجموع اعضاء «سازمانهای چپ رادیکال» با همه اشتباهاتی که در مسیر مبارزه کردند، اما وفادارتر و آرمانخواه تر از اعضاء مجاهدین خلق ایران بودند. با این همه نه «سازمانهای چپ رادیکال» و نه «سازمان مجاهدین خلق ایران»، با همه مبارزات مسلحانه و کشتن و کشته دادن، به سبب ماهیت مخفی و زیر زمینی شان نتوانستند میان خود و توده ها رابطه ای عمیق بر قرار کنند. بعلاوه این سؤال قابل طرح است که آیا اصولاً سازمانهایی که در خانه های تیمی مخفی هستند و طبیعتاً ساختار دموکراتیک هم ندارند، چگونه میتوانند رابطه ای پایدار با مردم کوچه و بازار داشته باشند؟ و چه کسی میتواند ضمانت دهد که در آینده و پس از پیروزی انقلاب مورد نظرشان، ساختار دموکراتیک پیدا خواهند کرد؟ زیرا دموکراسی بدون حضور دائمی و بی وقفه و شرکت فعال و دموکراتیک مردم در پروسه های طرح و عمل در میان توده ها معنی و مفهومی پیدا نخواهد کرد.

آیت الله روح الله خمینی

(تشکیل جمعیت های مؤتلفه اسلامی)

اعلامیه معروف ۱۳ آبان ۱۳۴۳ آیت الله خمینی علیه تصویب قانون عدم مجازات مستشاران و وابستگان نظامی آمریکا در ایران منتشر شد و در نیمه شب همان روز خمینی دستگیر و به ترکیه تبعید گردید و پس از مدتی به نجف رفت.

خمینی قبل از تبعید و خروج از ایران فرصت آن را یافت تا چند هیئت روضه خوانی و سینه زنی در اطراف بازار و میدانهای تره بار در میدان شوش، باقی مانده اعضاء سازمان تروریستی فدائیان اسلام را به یک ائتلاف دعوت نماید. به هر روی به توصیه خمینی اینان با هم متحد شدند و زیر نام «هیئت های مؤتلفه اسلامی» شروع به کار کردند.

قبل از جریان ۱۵ خرداد «حزب ملل اسلامی» وجود داشت که در تظاهرات خیابانی فعال بود و اعلامیه های خمینی را به عنوان یک «برادر مبارز» پخش می کرد، اما به زودی همگی دستگیر و به زندان افتادند. فکر تأسیس «حکومت اسلامی» از جانب این گروه تبلیغ می شد که گرایشهایی به مبارزه مسلحانه نشان می داد. اما پیش از این نه «فدائیان اسلام» و «نهضت آزادی ایران» و نه «جمعیت های مؤتلفه اسلامی» و شخص خمینی در اندیشه تأسیس حکومت اسلامی نبودند. حتی در زندان اعضای این

احزاب و گروه‌ها بر این عقیده بودند که حکومت اسلامی از آن امام زمان است و هرگونه حزب گرائی را مخالف آرمان «مهدویت» میدانستند.

فکر «حکومت اسلامی» با اوج گرفتن مبارزات مسلحانه در اواخر سالهای ۱۳۴۸/۴۹ در میان گروه‌های رادیکال مذهبی مخالف شاه رفته رفته رسوخ یافت. آیت‌الله خمینی در نجف دروسی را برای عده‌ای از طلاب به صورت شفاهی مطرح می‌کرد و هنوز کتاب «ولایت فقیه»⁷ شکل مدونی نیافته بود. هرچه دامنه مبارزات مسلحانه در ایران وسعت بیشتری می‌گرفت به همان شدت و حرارت مضمون دروس آیت‌الله خمینی در نجف قهرآمیز تر می‌گردید.

اولین اقدام مسلحانه «هیئت‌های مؤتلفه اسلامی»، ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر در اواخر سال ۱۳۴۳ بود. ضاربین منصور، محمد بخارائی، حاج صادق امانی، مرتضی نیک‌نژاد و رضا صفار هرندی از اعضای قدیمی سازمان فدائیان اسلام بودند که زیر نام هیئت‌های مؤتلفه اسلامی فعالیت می‌کردند. چهار نفر مذکور اعدام و عده زیادی از اعضای هیئت‌های مؤتلفه دستگیر و به زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند. عده‌ای از روحانیون که به اصطلاح جناح سیاسی و نیمه مخفی هیئت‌های مؤتلفه را تشکیل میدادند به اعدام و زندانی شدن اعضای هیئت‌های مؤتلفه اعتراض کردند و به این سبب تعدادی از آنان نیز به زندان افتادند.

پس از ترور منصور، امیر عباس هویدا برای مدت طولانی نخست‌وزیر شد. دو ماه بعد از ترور منصور سربازگارد شمس‌آبادی، در کاخ شاه به سوی شاه‌آتش گشود که بطور معجزه آسائی شاه از این ترور جان سالم به در برد.

رهبری آیت‌الله خمینی در عراق با کمک‌های بی‌دریغ دولت صدام حسین و سازمان فلسطین رفته رفته میان روحانیت ساکن ایران تثبیت می‌شد. هرچند که رقابتهای پنهانی بین وی و روحانیون طراز اول مقیم نجف و قم چشم‌گیر بود. اما خمینی در عراق دیگر به شاه و دولتهایش «نصیحت» نمی‌کرد، بلکه با رادیکال شدن مبارزات علیه شاه و سیاستهای بلند پروازانه صنعتی و اقتصادی وی که هیچ‌زمینه مناسب اجتماعی نداشت، دامنه فعالیت‌های خمینی وسعت می‌گرفت. رفورمهای شاه به سبب عدم شرکت مردم در تعیین سرنوشت خود نه تنها باعث قبول مردم نمی‌گردید، بلکه بیش از پیش آنان را سرخورده و خشمگین می‌کرد و شاه را از جوهر اصلی جامعه ایران دور می‌ساخت. هر چه شاه در رویای «تمدن بزرگ» از يك پهلوی به پهلوی دیگر در چرخش بود، به همان نسبت مردم با اشتیاق بیشتری به مذهبیبون و گروه‌های رادیکال چپ و راست نزدیکتر می‌شدند و هر چه این مبارزات در جامعه ایران شکل سازمان یافته‌ای پیدا می‌کرد، به همان مقدار آیت‌الله خمینی با زیرکی بر امواج مبارزات داخل کشور سوار می‌گردید.

آیت‌الله خمینی تا سال ۱۳۴۷ از روش فدائیان اسلام و ترور افراد معروف سیاسی پشتیبانی می‌کرد. و هدفی جز اعمال احکام اسلام به رژیم شاه نداشت. اما در شهریور ۱۳۴۷ يك افسر مرموز باز نشسته عراقی به نام محمد صادق فهمی که ظاهراً برای «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» به رهبری جرج حبش کار می‌کرد، با خمینی تماس هائی را آغاز کرد. این دو پس از گفتگوهای طولانی به يك توافق و تفاهم بی سابقه تاریخی رسیدند که نتیجه آن فتوای آیت‌الله خمینی در جواب استفتائی از جانب محمد صادق فهمی افسر باز نشسته عراقی بود که در مقابل جبهه خلق، تعلیم و تربیت طرفداران خمینی را در اردوگاه‌های چریکی خود تعهد می‌کرد. نماینده «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» استفتائی به شرح زیر به خمینی داد:

«محضر مبارک پیشوای مجاهد... آیت‌الله العظمی آقای خمینی ادام الله ظلّه العالی. پیشوای جلیل القدر.

7 [در کتاب «خاطرات آیت‌الله خلخالی»، نشر سایه، صفحه ۱۶۰ شیخ صادق خلخالی مینویسد در تابستان سال ۱۳۴۶ در نجف «متوجه شدم امام قسمتی از حکومت اسلامی را نوشته» است.]

از نظر مبارك پوشیده نیست که دست خیانت و جنایت پیشه کفار حربی یهود بر مسجداقصی و زمینهای اسلامی دیگری مستولی گشته و مسلمانان بی گناه آن سامان را آواره بیابانها نموده است و اکنون به منظور استخلاص اماکن مقدسه و استرداد زمینهای اسلامی جز مقاومت مسلحانه، که به نام عملیات «فدائی» خوانده می شود، چاره ای نیست و در چنین شرایط و زمینه ای آیا مسلمانانیکه توانایی حمل سلاح و جهاد داشته ... و در صورت وجوب مقاومت آیا جایز است از مورد حقوق شرعیه از قبیل زکوة و غیره در مورد مسلح نمودن مسلمانان و تربیت آنان استفاده کرد یا خیر؟ متمنی است رأی مبارك را در این باره بیان فرمائند. ...»

آیت الله خمینی در جواب شرعی استفتاء نماینده «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» فتوی می دهد: «بسم الله الرحمن الرحيم. قبلاً هم تذکر داده ام که دولت غاصب اسرائیل با هدفهایی که دارد برای اسلام و ممالک مسلمین خطر عظیم دارد ... لازم است بر دول اسلامی بخصوص و بر سایر مسلمین عموماً که دفع این ماده فساد را بهر نحو که امکان دارد بنمایند و از کمک به مدافعین کوتاهی نکنند و جایز است از محل زکوة و سائر صدقات در این امر مهم حیاتی صرف نمایند.⁸»

از همین زمان برای اولین بار يك مجتهد شیعه، پرداخت زکوة شیعیان را به مسلمانان غیر شیعه مجاز می شمرد و به پشتیبانی از جنگ های چریکی بر می خیزد.

فتوی خمینی به تهران رسید و میان طرفداران و مخالفان خمینی انتشار یافت و آموزش طلاب و افراد مذهبی ایرانی در اردوگاه های سازمان آزادی بخش فلسطین برای کسب تعلیمات چریکی آغاز گردید. خمینی در جنگ دولت عراق و سازمانهای رادیکال فلسطینی افتاده بود و رفته رفته دروس «ولایت فقیه» با کمک همکارانش در بین سالهای ۱۳۴۸/۴۷ آغاز و در حدود سال ۱۳۵۰ مدون و در لبنان چاپ و منتشر شد.⁹ آیت الله خمینی در صفحات نخستین کتاب «ولایت فقیه» می نویسد:

«برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح میکنم: از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال میگذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت [صاحب زمان] تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ ... آیا [قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ ... اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است ... هیچ کس نمی تواند بگوید ... امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود. قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. پس از رحلت رسول اکرم) ص (هیچ يك از مسلمانان در این معنی که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد ... معاندین و بنی امیه لعنهم الله نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی بن ابیطالب) ع (مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضی خدای تبارك و تعالی و رسول اکرم) ص (بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه اساس حکومت را دگرگون کردند ... بنا بر این، بضرورت شرع و عقل، آنچه در دوره حیات رسول اکرم) ص (و زمان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب) ع (لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجراء و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.¹⁰» ...»

⁸ [نهضت امام خمینی، تألیف سید حمید روحانی] زیارتی، جلد دوم صفحه ۳۸۷ این فتوی مدتی بعد در روزنامه های جبهه ملی در اروپا هم منتشر شد. باختر امروز شماره ۲۳ دوره سوم، فرودین و اردیبهشت ۱۳۴۸ و خبرنامه جبهه ملی در اروپا شماره ۱۶ اسفند ۱۳۴۷]

⁹ [در خاطرات فلسفی، زیر نویس صفحه ۵۵۴ تاریخ تدوین کتاب ولایت فقیه را ۱۳۴۸ معرفی کرده است]

¹⁰ [کتاب «نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء» ولایت فقیه و یا حکومت اسلامی (نوشته روح الله خمینی)]

به نظر خمینی در «ولایت فقیه» حکومت اسلامی (، آنچه که در «۲۳ سال» دوران رسالت و در دوران خلافت علی اتفاق افتاده، لشکر کشی ها، خونریزیها، چپاول اموال سرزمینهای فتح شده، مصادره اموال یهودیان، قلع و قمع قبایل یهودی و عرب، جنگهای بیشمار دوران رسول الله و علی ولی الله، و خلاصه آنچه که در ایام اولیه اسلام انجام گرفته، برای اجرای بی چون و چرای احکام و از اجزای انفکاک ناپذیر حکومت اسلامی به شمار میروند و در همه قرون و اعصار، حال و آینده، پایدار و استمرار آن از ضروریات اسلام است، و از آنجایی که خمینی بر «جاودانگی دین مبین اسلام» اعتقاد و ایمان دارد و احکام اسلام برای او «حقیقت مطلق» هستند و تا ابدیت بر قرار و استوار می باشند، پس می باید در همه حال قابل اجراء باشند .

به نظر خمینی «يُدَاللَّهُ مَغْلُوبَةً»، دست خدا برای فرستادن پیامبران برای همیشه بسته است، و رسول الله «خَاتَمُ النَّبِيِّينَ» و احکام اسلام تا ظهور مهدی صاحب الزمان، می باید اجراء گردد .بعلاوه ممکن است «صد هزار سال» دیگر بگذرد و مصلحت ملایان اقتضاء نکند که حضرت مهدی صاحب الزمان تشریف بیاورد و از آنجائیکه هنوز از اول خلقت تا کنون و بی تردید تا ابدیت هیچکس از عالم بالا کسی تا کنون رجعت نکرده است، پس حکومت اسلامی و ولایت فقیه، حداقل تا «صد هزار سال» امتداد دارد و مسلمانان مجبور به اجرای دستورات رسول الله و علی ابن ابیطالب در عهد جاهلیت هستند .پس بر مبنای استدلال خمینی و ملایان طرفدار او، ولی فقیه جانشین خداوند و فرمانهای وی فرمان خداوند است.

آیت الله خمینی برای آنکه جای هیچ تردیدی باقی نگذارد، در تشریح حکومت اسلامی می نویسد : «حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومتهای موجود نیست ...شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است .هیچکس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان بمورد اجراء گذاشت .بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگزاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل میدهد، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب میدهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین میکند ... حکومت اسلام، حکومت قانون است .در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است ...بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجراء شود بدون برقراری يك تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد .»...

آیت الله خمینی بدون آنکه واژه «خداسالاری» را به کار گیرد، عملاً حکومت ولی فقیه را در الفاظ ملائی می پیچد و آن را در مقابل «مردم سالاری» قرار میدهد .صرفنظر از اینکه ما بر این باور باشیم که قبل از انقلاب اسلامی «مردم سالاری» یعنی حکومت مشروطه در ایران بر قرار بوده است یا خیر، ولایت فقیه در مقابل ایدئوژی مشروطیت قرار می گیرد .

نظام خدا سالاری

نظام خدا سالاری، «مقام انسان» را عبودیت محض و بندگی و فرمانبری بی چون و چرا از دستورات، احکام و فرمانهای «الله» میداند .کسی که از فرمان الله سرپیچی کند، حتی اگر «فرشته» باشد، به «ابلیس» مبدل میشود و اگر هیکل بشری یافته باشد، حتی اگر «ابوالحکم» هم باشد، عنوان «ابوجهل» را دریافت میکند .قبل از ظهور اسلام بشر عصر جاهلیت عبد بت ها و مظاهر طبیعی خود بود و نامی جز «عبد منات»، «عبدالعزی» و «عبدالله» و غیره نداشت .این رسم پس از ظهور اسلام هم متداول بود .مانند: «عبدالصمد»، «عبدالجبار»، «عبدالقهار» و مانند آن .انتخاب این نامها از جانب مسلمانان نشانه سرسپردگی و بندگی به خداوند و فرامین اوست .این بدیهی است که خداوند خود در نظام «خدا سالاری»، بطور مستقیم فرمان نمی راند و از طریق وحی و تنزیل آیات و «احکام»، ایجاد «قانونگذاری» میکند و رسولانی برای تنفیذ آن قوانین برای عباد میفرستد . «قانونگذاری» از آن خداوند است، نه از آن انسان) عباد .(از این روی خمینی در ولایت فقیه «حاکمیت» «قانونگذاری» را

در انحصار خدا میداند و قانون اساسی در حکومت اسلامی همان «قانون و فرمان و حکم خدا» یعنی احکام قرآن و سنت پیامبر در عهد جاهلیت است.

حال چه کسی جانشین راستین خداوند در زمین است؟ و اصولاً «قانون و فرمان و حکم خدا» را چه کسی مجاز است در قرن پانزدهم هجری (قرن بیست و یکم میلادی)، در نبودن رسول الله و امامان و خلفای بر حق او به اجراء گذارد؟ پرسش‌هایی است که هزار و پانصد سال قدمت دارد و تکراری پس جواب و راه حل هم می‌باید طبیعتاً به درازای تاریخ فرق اسلامی قدیمی و تکراری باشد. خمینی نظریه حکومت اسلامی را از «اخوان المسلمین» و دیگر فرق اسلامی به عاریت می‌گیرد و آن را منطبق با احادیث و اخبار سست و جعلی مورد قبول شیعه می‌کند و ترکیبی افراطی از دین و سیاست ارائه می‌دهد.

در نظام «خدا سالاری»، به نظر آیت الله خمینی، فقها حکام حقیقی و راستین خداوند هستند. زیرا در شرایط «ولی فقیه» خمینی معتقد است علاوه بر «عقل و تدبیر»، «دو شرط اساسی دیگر وجود دارد که عبارتند از: ۱- علم به قانون [اسلامی]. ۲- عدالت... و این مسلم است که الفقهاء حکام علی السلاطین، [یعنی سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجراء کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که بعلت جهل به قانون [اسلامی] مجبورند از فقها تبعیت کنند... بنا بر این نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و این که چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (ص) تا زمان غیبت واضح است. بموجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عامل باشد... این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است... اگر فرد لایقی که دارای ایندو خصلت باشد بپاخواست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم] و واجب [است که از او اطاعت کنند. «خمینی معتقد است عباد، صغیر یعنی نادان از فهم احکام اسلامی هستند، اما ملزم و مجبور به عبودیت خداوند، نتیجتاً این عبودیت و فرمانبری از جانشینان و نمایندگان راستین خدا در نبودن آنان به فقها تعمیم داده می‌شود.

لیکن میزان «عقل، تدبیر، علم به قانون اسلامی و عدالت» را در فقها چه کسی می‌سنجد و مهر تأیید و تصدیق می‌زند؟ و اصولاً چه کسی و کدام یک از فقها می‌تواند ادعا کند که عاقل‌ترین، مدبرترین، عالم‌ترین و عادل‌ترین است تا جانشین خداوند بر روی زمین گردد؟ بعلاوه معنی و مدارج عقل، تدبیر، علم و عدل را چه کسی تعیین می‌کند؟ «مجلس خبرگان» که شباهت کاملی با «مجلس سنا» در دوره شاه دارد، و اعضای آن را، حداقل بخش مهمی از آن را، «بیت رهبری» تعیین می‌کند، آیا می‌تواند بدون نظر و غرض و در کمال «عقل، تدبیر، علم به قانون اسلامی» و بویژه رعایت کامل اصل «عدالت» چنین کار مهمی را انجام دهد.....

بدیهی است که ولی فقیه و مزدوران او هرگز نمی‌توانند این پرسشها را جواب دهند. آیا مگر هرگز امکان آن وجود دارد که انسانها (عباد) از پرسش و تردید در مسئله‌ای این چنین اساسی که زندگی آنانرا تسخیر می‌کند، دست از سؤال و جستجو بردارند؟ و به «ولایت مطلقه فقیه» تن دهند؟

در زمان خلافت علی بلافاصله پس از قتل «عثمان» بزرگترین عصیان علیه عبودیت محض در برابر اراده خداوند به وجود آمد. معاویه، علی را غاصب جانشینی خداوند در زمین میدانست و علی خود را خلیفه برتر و برحق می‌پنداشت. این دو تن خویشتن را «مظهر اراده خداوند» در روی زمین می‌نامیدند. از همان زمان پرسشهای جاودانی در ذهن مسلمین خطور کرد و تردید در صحت و اصالت خلافت (امامت) میان آنان راه یافت.

هم چنانکه در روزهای نخست انقلاب اسلامی، مسلمانان مطلع و آگاه و همچنین فقهای بودند که نه تنها نظریه «ولایت فقیه» را، بلکه از اساس فقاقت خمینی را انکار و او را غاصب جانشینی خدا می

دانستند و به «عقل، تدبیر، علم و عدل» وی تردید داشتند و او را به کفر و ارتداد متهم می کردند. مسئله جانشینی در اسلام تنها یک رویداد تاریخی و سیاسی نیست، بلکه هم چنان یک مسئله دینی به شمار می رود. فرد مسلمان باید بداند که جانشین بر حق خداوند بر روی زمین کیست و بالاخره چه کسی تکلیف وی را روشن میسازد و میان «حق» و «باطل» تفکیک می نهد.

ماهیت «نظام اسلامی»، یک «نظام تئوکراسی»، یک «نظام خدا سالاری» است! مردم در آن، در تحلیل نهائی، نقش «اطاعت محض»، نقش «اجرائی» را دارا هستند. در نظام اسلامی نقش «داوری» و «قانونگذاری» بظاهر از آن خداوند است، نه از آن انسان. از این روی هر گونه داوری، هر گونه ارائه راه حل نهائی، یک راه قاطع، قانع کننده و شایان پذیرش از طرف عموم به شمار نمی رود و تاریخ اسلام خود بهترین شاهد این عدم امکان است. تاریخ مذاهب اسلام در حقیقت به یک معنی، تاریخ ناموفق کوشش انسان برای یافتن راه حلی همه زمانی و همه مکانی برای تعیین تکلیف مسئله ی جانشینی راستین خداوند در زمین و حق مطلق «رهبری مردمان» و حد تسلیم یا عصیان انسان هاست.

مخالفت و مبارزه علیه «ولایت مطلقه فقیه» یعنی تکاپویی برای انتقال و تغییر پایگاه انسان از قلمرو «عبودیت محض» به عرصه «خود - رهبری»، به «خدا - همسانی»، به «انسان سالاری» و حتی به «انسان - خدائی» است. دریافت عاطفی، دل آگاهی و استنباط خردمندانه این مبارزه، این است که اگر «فرد» از قید «تسلیم محض»، از قید عبودیت مطلق، از قید فرمانگیری از فراسوی خویش، رهائی یابد، خود رهبر خویشتن و خود حاکم بر سر نوشت خویشتن گردد، در آن صورت و اصولاً انسان، از «بن بست خدا سالاری» خارج می شود و از قید معمای ناگشودنی شناخت جانشین راستین خداوند در زمین رهائی می یابد.

در هر حال، این یک نوع جستجو و تکاپو در سرزمینهای اسلامی برای پاسخ گوئی به مسئله رهبری انسان است. و جای شگفتی نیست که گه گاه نیز به ارتداد، به عصیان علیه نظام خدا سالاری، به ضدیت با اسلام محکوم شده باشد!¹¹

آیت الله خمینی در کتاب «ولایت فقیه» اشاراتی به نقش «دولت های استعماری» و «لزوم انقلاب سیاسی اسلامی» میکند و به جنگهای صدر اسلام می اندیشد و میل دارد با گرفتن «جزیه و خراج» از کفار و مشرکین، به نظر ابلهانه او، این ثروتهای بی حساب را «به مصرف مصالح مسلمین» برساند و معتقد است که جزیه و خراج بر «اهل ذمه... درآمد فوق العاده ای را به وجود می آورد» و اقتصاد کشور اسلامی را به سامان می رساند. شاید این اندیشه را در سر می پروراند که چون اکثریت جامعه ایران مسلمان است و نمی توان از آنان خراج و جزیه گرفت پس باید انقلاب اسلامی را صادر کرد و در سرزمینهای غیر اسلامی جنگ به راه انداخت؛ و شاید به همین دلیل، دین اسلام را جنگ آفرین و رهبران آن را جنگجو معرفی می نماید. به قول وی «ائمه دین ما جندی [بودند] نظامی [بودند]، سردار بودند، جنگی بودند، در جنگهایی که شرحش را در تاریخ ملاحظه میفرمائید با لباس سربازی به جنگ می رفتند، آدم می کشتند، کشته می دادند. امیرالمؤمنین [علی] خود به سر مبارک می گذاشت و زره بر تن می کرد و شمشیر حمایل داشت». خمینی بارها در همین کتاب از «امپراتوران رم» نام می برد و فرق میان «رم» و «روم» را نمی داند، اما گستاخانه برای اثبات نظریه حکومت فقها، متوسل به نقل قضایای تاریخی می شود که از بنیان با مستندات تاریخی تفاوت فاحشی دارند. از نظر خمینی نمونه تاریخی جامعه اسلامی، نه حکومت صفویان، که امپراتوری عثمانی است. وی نمی داند و نمی خواهد بداند که با تأسیس امپراتوری عثمانی تا چه اندازه برای مردم میهن ما جنگ و خونریزی به همراه داشته است.

11 - هم زمان با انتشار پنهانی کتاب «۳۲ سال»، کتاب «خط سوم» دکتر صاحب الزمانی بدون سانسور در مرداد ۱۵۳۱ چاپ و منتشر شد. مراجعه کنید به این کتاب که برخی از فرازهای آن پیرامون حکومت اسلامی را نقل کرده ایم]

کتاب «ولایت فقیه» را می باید هم طراز کتاب «نبرد من» از آدلف هیتلر بشمار آورد. متن کتاب ظاهراً از سر دلسوزی برای نجات اسلام و مسلمین نوشته شده، لیکن در تمامی سطور آن چشمهای خشمگین و روح انتقامجوی آیت الله خمینی هویدا است.

علی دشتی در بطن این نظریه پردازیهای مذهبی - سیاسی و اجتماعی قرار داشت و از نزدیک شاهد تمامی این سالهای پر التهاب بود. به جرأت میتوان گفت که تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بازیگران پر شور صحنه سیاسی ایران به شمار می رفت و اگر چه دیگر شور و حال سیاسی گذشته را نداشت. ولی از سیاست و دگرگونیهای اجتماعی ایران دوری نجست و با دقت و کنجکاوی تلاشهای سیاسیون و بویژه مذهبیبون را زیر نظر داشت و بر خلاف دوران سیاست پیشگی به نوشتن روی آورد و آثار فروانی را به عرصه ادبیات ایران تقدیم کرد. او پس از سالها نمایندگی مجلس شورای ملی، در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) به سناتوری منصوب شد و به مجلس سنا راه یافت.

فعالیت ادبی دشتی

زنان در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ مجبور به ترك چادر شدند. افتتاح دانشگاه و دانشسرای عالی برای تربیت معلم سبب شد که زنان دوش به دوش مردان به کسب دانش و سپس در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شریک گردند. این طبیعی بود که زنان و مردان تعابیر مختلفی از آزادی داشتند. دشتی به سبب نمایندگی مجلسین شورا و سنا و اشتهارش در نویسندگی و روزنامه نگاری، در مهمانیهای اشراف راه یافته و دریافته بود که دگرگونیهای در روابط بین مرد و زن ایجاد شده است که می تواند بن مایه داستانهای کوتاهی قرار گیرد. وی اولین داستان خود را به نام «فتنه» با مقدمه ای از استاد ادبیات لطفعلی صورتگر در سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ منتشر کرد. کتاب مورد پسند افتاد و دوباره در سال ۱۳۲۸/۱۹۴۹ تجدید چاپ شد. در سال ۱۳۲۲/۱۹۵۱ «جادو»، در ۱۳۲۵/۱۹۴۶ مجموعه «سایه» و بلاخره «هندو» در سال ۱۳۳۴/۱۹۵۵ منتشر شدند.

قهرمانان داستانهای دشتی زنان طبقه اشراف هستند و او با استادی و دقت بی مانندی دسیسه ها و دلبریهای حسابگرانه آنان را ترسیم کرده است. این داستانها عکس العمل نا خوشایندی در طبقه راست سنتی ایجاد کرد و عده ای از مخالفانش چون «غلامحسین مصاحب» نقدهای تندی علیه وی منتشر کردند و چون در بر خورد با زنان رفتاری به شیوه فرنگیان داشت، نا آشنایان داغ فسق بر جبین اعمالش نهاده بودند و شاخ و برگش داده... دریغا که مدعیان همین را می دیدند.¹² «دشتی با اینکه در رمان نویسی موفقیتهایی پیدا کرد و مورد توجه اهل ادب قرار گرفت، با این حال دیگر کاری در این زمینه از وی دیده نشده است.

او رفته رفته به میدان ادبیات کلاسیک ایران قدم گذارد و با انتشار کتاب فراموش نشدنی و جنجال برانگیز «نقشی از حافظ» در سال ۱۳۳۶/۱۹۵۷ برای نخستین بار به شیوه ای مدرن به نقد و تحلیل و تفسیر زبان جادویی و فاخر «حافظ پرداخت. سعیدی سیرجانی مینویسد: «کتابی که سر و صدایش در مطبوعات پیچید و چون سنگی که در برکه ای آرام افکنده باشند، وقار اشتر مآب محافل ادبی پایتخت را در هم شکست. «سپس کتاب «سیری در دیوان شمس» منتشر شد. کتابی که به گفته دکتر پروین گنابادی «خود نوعی شعر است، چه برآستی احساسات لطیف خواننده را بر می انگیزد. کتاب مزبور شاهکار نثر معاصر است»، این کتاب در سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ منتشر شد. دشتی آنگاه شاهکاری دیگر بنام «در قلمرو سعدی» خلق کرد که در سال ۱۳۴۰/۱۹۶۱ انتشار یافت، «شاعری دیر آشنا» نقدی بر خاقانی، و آنگاه «دمی با خیام» در ۱۳۴۴/۱۹۶۵ منتشر شد. «کاخ ابداع اندیشه گوناگون حافظ» در ۱۳۵۱/۱۹۲۷، «پرده پندار» در ۱۳۵۳/۱۹۷۴، انتشار یافت. کمی بعد، وی در همین زمینه دو کتاب

12 [در آستین مرقع، از زنده یاد سعیدی سیرجانی، صفحه ۳۳۹ انتشارات نوین، تهران چاپ اول شهریور ۱۳۶۳]

دیگر نوشت با عنوانهای «در دیار صوفیان» و «عقلای بر خلاف عقل» (۱۳۵۴/۱۹۷۵) (که نقدی بر تصوف و معجزات اقطاب صوفیه است. این دو کتاب در حقیقت دنباله «پرده پندار» بشمار می رود. در ۱۳۵۵/۱۹۷۵ «نگاهی به صائب» منتشر شد. «تصویری از ناصر خسرو» بعد از مرگ جانگداز وی، در سال ۱۳۶۲/۱۹۸۳ منتشر گشت.¹³

دشتی در این آثار به گفته محمد سعیدی نویسنده و مترجم مشهور «به کمال ذوق، اندیشه، قوت استدلال و قدرت قلمی خویش رسیده است. دشتی بهترین منتقد آثار و نوشته های خویش است و بهتر از هر کس موارد ضعف و قوت نوشته های خود را درک می کند و به همین جهت به آسانی در پی تکمیل آثار خویش بر می آید. اگر این حس کمال پرستی نبود، هنوز ایام محبس و مقالات ادبی شفق سرخ، جزو بهترین آثار دشتی بشمار می رفت! و به چاپ های متعدد «فتنه» و «سایه» قناعت می کرد و در آن صورت «سیری در دیوان شمس» و «نقشی از حافظ» و «قلمرو سعدی» بوجود نمی آمد.

اگر بتوان اصطلاح امپرسیونیسم را در مورد سبک های ادبی نیز بکار برد، باید گفت شیوه دشتی در نوشتن تراجم شاعران بزرگ: حافظ، مولوی، سعدی و خاقانی به تحقیق همان شیوه امپرسیونیسم است. دشتی متوجه شد که سبک تذکره نویسان قدیم، سبکی کهنه و تنگ مایه و نا متناسب با موضوعات آنهاست. با عبارت پردازی های آتشکده [آذر] و مجمع الفصحا هیچگاه سیمای حقیقی گویندگانی را که کلام آنها آهنگ جاودان روح ایرانی است، نمی توان مجسم کرد... از این رو به توصیف زیبایی های که در آثار این خداوندان قریحه یافت می شود، پرداخت. هم چنین که پرده نقاشی «رنوار» تجسمی از تأثر شخصی او و از منظره غروب آفتاب است و رنگ ها و خطوط آن پرده ربطی به قواعد و اصول کلاسیک نقاشی ندارد، همچنان نیز «نقشی از حافظ» یا «شاعری دیر آشنا» مظهری از تأثرات شخصی دشتی و قریحه ممتاز او در تشخیص زیبایی های معنوی است و در این جاست که مکتب «رنوار» در نقاشی و سبک دشتی در نویسندگی هر دو به «امپرسیونیسم» می گراید.¹⁴

سعیدی سیرجانی پس از مرگ غم انگیز «پیر ما»، علی دشتی، می نویسد: «پس از عمری قلم زدن و به شرح مجالس عیش و عشرت پرداختن و راوی راز و نیازهای عاشقانه این و آن شدن، راه خود را یافته و رو به گنجینه لایزال ادب فارسی آورده بود و این تحول فکری مایه برکت زبان فارسی بود و وسیله آشنائی جوانان ایرانی با مفاخر ارزنده نیاکانشان. این او بود که به مدد طبع تازه جوی و نکته یابش، به برکت قلم مؤثر و هنر نمایش، سعدی را از گوشه مدرسه و مسند شیخی نجات داد و به محافل خصوصی و عمومی برد و شیخ شیراز را همنشین و همدم جوانانی کرد که آزرده از بوی نمور مکتب خانه ها، رو به جهان پر زرق و برق فرنگ آورده بودند. او بود که نقاب افسانه های میتدل را از چهره درخشان مولوی و شمس تبریزی به یکسو زد و زاویه نشین خانقاه قونیه را از مجالس در بسته سماع صوفیان بیرون کشید و به محافل اشرافی نو دولتان و به مجالس پر جر و بحث روشنفکران آورد و هر دو طبقه از نسل معاصر ایران را با چهره درخشان مولانا و عرفان جهان پسندش آشنا کرد. این او بود که خیام را از پستوی دودزده میخانه های لاله زار و استانبول و از چنگ پر حرفی مستان پرت و پلا گوی نیمه شب ها نجات داد و به سالن های سخنرانی و مجالس بحث دانشگاهی و محافل گرم و سالم خانواده ها برد و از پشت ماسک میخواره ای لوطی منش، قیافه متفکر بلند اندیشه آسمان ستیز او را به جهانیان شناسانید. این او بود که خاقانی مغرور دیر آشنا را از غار عزلت در کمرکش قاف تنهایی، کشان کشان به ناف اجتماع آورده و با جوانان تنگ حوصله امروز آشتی داده بود... پیر مرد به عزم سیر و سیاحت سفری به دیوان شمس تبریزی کرد؛ ... از این صومعه

13 [کتاب «تصویری از ناصر خسرو» قبل از انقلاب نوشته شده بود، ولی این کتاب پس از مرگ غم انگیز دشتی وسیله دکتر مهدی ماحوزی در تابستان سال ۱۳۶۲/۱۹۸۳ منتشر شد]

14 [«دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران» صفحه ۲۰۱، تعدادی از آراء صاحب نظران نامی در باره دشتی و آثار او در همین کتاب جمع آوری شده است]

به آن خانقاه و از این خانقاه به آن مدرسه سر زد و به سراغ مسند نشینان پر آوازه جهان تصوف رفت و خشمگین و حیرت زده باز آمد که از دلق پوش صومعه بوی ریا شنیده و مدعیان تخته پوست درویشی را دلایان جهان سیاست دیده بود. داعیه داران کشف و کرامات توفیقی در جلب و جذب ذهن شکاک و رمنده او بدست نیآورده بودند... از این پس بجای پرداختن به خاقانی و خیام و سعدی، شمشیر قلم برداشت و به جان داعیه داران تصوف افتاد و با سلاح تعقل و استدلال به جنگ خرافات و تعصب رفت و در این مرحله، مرد به آستانه نود سالگی رسیده... پیر مرد به فیض هوش فطری و تجارب سالهای طولانی، بینش سیاسی خاصی داشت و چون گذشته های پر آشوب ایران را در سالهای جوانیش دیده و تلخی آشفته سامانیها را چشیده بود، معتقد به حفظ قدرت مرکزی بود، قدرتی که به جنون و جهالت نگراید و از فساد استبداد بر کنار ماند... او سرنوشت شوم شاه را سالها پیش از این، در سالهای اقامت بیروتش پیش بینی کرده و طی نامه مؤدبانه نصیحت آمیزی باز گفته بود و حیرت زده پاسخ شنیده بود، که از وطن دوری و از حقایق بی خبر، به عبارت لری پوست کنده: فضولی موقوف¹⁵...»

علی دشتی يك سياستمدار ادیب بود. در فرنگستان رجال سیاسی فراوانی پیدا میشوند که با همه گرفتاریهایی که سیاست برای آنان فراهم می آورد، باز هم به نوشتن آثار خواندنی و مشهوری موفق گردیده اند. از رجال سیاسی در ایران، کمتر در زمینه های علمی و ادبی فعالیتی دیده می شود. علی دشتی یکی از نوادر است.

سرگذشت کتاب «۲۳ سال»

علی دشتی به سبب تحصیلاتش در مدارس علوم دینی و از آنجائیکه هیچگاه رابطه وی با مسائل سیاسی و اجتماعی ایران قطع نشده بود، در کوران تبلیغات و مبارزات مسلحانه مذهبیبون قرار گرفت و رسالات و کتابهای آنان را به دقت مطالعه و بررسی میکرد.

اشاره این مطلب خالی از فایده نیست که نوشته ها و جزوات گروه های رادیکال اسلامی و غیر اسلامی، با همه خطراتی که در بر داشت، چه آنها که در زندان و یا در خارج زندان تدوین می یافت در دسترس زندانیان و مردم کوچه و بازار قرار داشت. به عنوان مثال کتاب «ولایت فقیه» در سال ۱۳۵۱ در زندان های رژیم گذشته دست به دست می گردید و بحث پیرامون کتاب میان زندانیان به گرمی رواج داشت.¹⁶

توجه علی دشتی معطوف به این آثار شد و به فکر نقد و بررسی فرهنگ اسلامی افتاد. وی در سال ۱۹۷۱/۱۳۵۰ کتاب «جبر است یا اختیار» را بدون ذکر نام خویش در مجله ادبی «وحید» منتشر کرد. این سلسله مقالات بعداً بصورت جداگانه به چاپ رسید. دشتی در این کتاب به نقد تقدیر و سرنوشت در آثار روحانیون و صوفیان پرداخته و جامعه را به عقل گرایی دعوت می کند.

جنجالی ترین و شاید مهمترین اثر وی کتاب «۲۳ سال» در میان سالهای ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱/۷۳-۱۹۷۱ نوشته شده که در واقع جواب مذهبیبونی ست که با تفاسیر تحریف شده خود از تاریخ اسلام، آیات قرآن و حدیث و روایت، در پی اثبات تئوریهای «ولایت فقیه» هستند و یا اندیشه بازگشت به دوران رسول الله و خلافت علی بن ابیطالب را تبلیغ می کردند.

دشتی پیش از نگارش «۲۳ سال» کتاب «تخت پولاد» را نوشت. این کتاب در نخست بصورت مقاله در دوازده شماره مجله ماهنامه «خاطرات» منتشر شد. هم زمان، مجله «خواندنیها» همان مقالات را

15 [در آستین مرقع، صفحه ۳۳۷ - ۳۴۵]

16 [یادداشتهای منتشر نشده عباس مظاهری از بنیانگذاران و فعالین حزب ملل اسلامی که در اختیار نگارنده قرار دارد]

نقل کرد. کمی بعد کتاب فقط در صد نسخه چاپ و طبیعتاً در اختیار همگان قرار نگرفت و سر انجام مجله «یغما» در آبان ۱۳۵۳ به نشر دو باره این کتاب همت گماشت.

کتاب «تخت پولاد» هم چون کتاب «پرده پندار» و «جبر است یا اختیار» در نخست بدون ذکر نام علی دشتی منتشر شدند و بعدها با نام مؤلف انتشار چند باره یافتند. سر دبیر ماهنامه «خاطرات» برای پنهان نگاه داشتن نام دشتی در مقدمه مجمل خود بر کتاب مینویسد: «بر حسب اتفاق» در هنگام خرید «چند جلد کتاب چاپی و خطی به جزوه ای» بر خورد کردم که عنوان «تخت پولاد» را داشت. در نخست وی گمان میکند که این جزوه تاریخچه ای ست از گورستان معروف تخت پولاد. ولی پس از مطالعه جزوه متوجه میشود یادداشتهای یکی از شاگردان سید محمد باقر دُرچه ای از مباحثه ای ست که میان وی و شاگردانش روی داده است.

می نویسند که سید باقر دُرچه ای از شاگردان میرزا حبیب رشتی از مراجع تقلید عام شیعه بوده. سید دُرچه ای پس از مرگ استادش به اصفهان مراجعت کرد و از مراجع تقلید گردید. یکی از شاگردان وی آیت الله حاج آقای حسین بروجردی بود. ظاهراً «چیزی که مرحوم سید باقر دُرچه ای را به وجه مشخصی از همگان ممتاز میکرد، ایمان به نصوص قرآنی و احادیث معتبر و موثق بود که سلسله روایات آنها مستند بوده و شبه ای در صحت و امانت و عدل تمام راویان آن نداشته باشد» وی در سن ۷۸ سالگی در سال ۱۳۴۲ / ۱۳۲۰ در حمام دُرچه بمرض سخته در گذشت.

کتاب «تخت پولاد» تصویر خیالی از مباحثه ای است میان سید محمد باقر دُرچه ای با عده ای از طلبه های برگزیده خود. مباحثه بر خلاف معمول در حجره های تنگ و تاریک مدارس دینی انجام نمی گیرد، بلکه مجتهد دُرچه ای و طلابش در قبرستان تاریخی تخت پولاد و بر روی قبور مجتهدین طراز اول با گرمی و صمیمیت آغاز و تا تاریکی شب ادامه می یابد. فصولی که در این کتاب آمده است از جمله مباحثی است که همیشه ملایان و مؤمنین را به خود مشغول داشته و پیرامون «عقل، نقل، توحید و افسانه معجزه و شفاعت» دور می زند.

متن کتاب در واقع گزارش خیالی از همین بحث و گفتگو میان مجتهد دُرچه ای و شاگردان وی است. علی دشتی که نویسنده ای چیره دست بود، روح جستجوگر خود را در پیکر بی جان سید دُرچه ای که اتفاقاً در همین گورستان به خاک سپرده شده حلول می دهد و از زبان او به نقد بد آموزیهای مدارس دینی می پردازد. وی با انتخاب قبرستانی متروکه و با طرح مباحثی متروکه سناریو زیبایی بوجود می آورد و با آگاهی اما با کنایه ای زیرکانه به خواننده کتاب می فهماند که این فضای مرده و تهی از زندگی سرانجامی جز واپسگرایی و عقب افتادگی از قافله تمدن را به دنبال ندارد.

قبلاً گفته شد و می دانیم که علی دشتی در جوانی، زمانی که که از شیراز راهی تهران بود و در اصفهان چند ماهی اقامت گزید، با سید محمد باقر دُرچه ای هم نشین بود. دشتی خود سالها طلبه مدارس مذهبی نجف و کربلا بود و ساختار این گونه مباحثات را بخوبی می شناخت و از مکالمات و جملهای رایج این گونه مدارس آگاه بود.

به همین سبب نیز در نخست خواننده کتاب گفتگوهای سید دُرچه ای را با شاگردانش واقعی می پندارد. علی دشتی در این کتاب هم چنین غیر مستقیم گوشه چشمی به نظریه «ولایت فقیه» و احادیث غیر معتبر و عقاید افراطی اسلامی آن دارد و از زبان مجتهد درچه ای اثبات می کند که استفاده نا درست از تفسیر و ترجمه قرآن و حدیث و روایت چگونه می تواند باعث گمراهی مسلمانان و تخریب دین اسلام گردد.

فراموش نکنیم که آراء و اندیشه های علی دشتی و هم چنین نثر روان و بی تکلف او در آثار یاد شده بالا، در تألیفات بعدی او بویژه در کتاب «۲۳ سال» بروشنی و وضوح منعکس و دوباره، بدون

کاستی، راه یافته است. برای مثال فصل «حکیم یا شاعر» در کتاب «تصویری از ناصر خسرو» شباهت نزدیکی با فصل «خدا در قرآن» در کتاب «۲۳ سال» و یا در کتاب «عقلای بر خلاف عقل» بحثی پیرامون «کسب غنیمت» آمده است که همان عقاید را در فصل «خلافت و سودای غنیمت» در کتاب «۲۳ سال» به گونه ای دو باره تکرار کرده است...

انگیزه تألیف کتاب ۲۳ سال

بی تردید علی دشتی که روابط نیکویی با رژیم گذشته داشت، از فعالیتهای زیر زمینی گروه های افراطی مذهبی به موقع آگاه می گردید و مطمئناً در سالهای (۱۳۵۰/۵۱) ۱۹۷۱/۷۲ (با کتاب «ولایت فقیه» و کتب علی شریعتی آشنا شده بود.

چنین می نماید که مطالعه و تعمق در این آثار و بویژه کتاب ولایت فقیه، وی را بر انگیزت تا به يك مبارزه رو یا روی دست زند و در جلسات هفتگی که در خانه وی تشکیل می شد، بدون بردن نام این آثار، به مباحث اسلامی - سیاسی و سئوالات و ادعاهای خمینی و دیگران پیرامون تاریخ و احکام اسلام شرح مستندی بیان نماید. به گمان من بیهوده گویی های آیت الله خمینی و علی شریعتی، علی دشتی را در حین نوشتن کتاب ۲۳ سال، يك لحظه، بلکه يك آن نیز رها نکرده است. نمیدانیم، شاید در همین دوران به یاد آثار و سرنوشت احمد کسروی افتاده باشد و در خلوت خود به جدال بد فرجام گذشته خود با احمد کسروی اندیشیده و هزاران بار جای او را در کنار خود خالی دیده باشد. چه میدانیم!

دشتی تصویر زنده ای از زندگانی رسول الله و شخصیت قدرت طلب و انتقام جوی وی ترسیم می کند که امروز خواننده کتاب بی اختیار حکومت فقها در ذهنش نقش می گیرد. به همین دلیل انتشار کتاب «۲۳ سال» نه تنها در ایران ممنوع است، بلکه سر دارنده و یا انتشار دهنده آن بر سر دار می رود.¹⁷ خمینی در صفحات نخستین کتاب خود سؤال می کند: «آیا» قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟»

علی دشتی این پرسش را در منتهای فضل و کمال، با زیرکی و دلیری در کتاب بی همتای «۲۳ سال» پاسخ می گوید. وی به دلیل اطلاعات وسیعی که از احکام و تاریخ اسلام، به ویژه فرقه شیعه دارد، به عنوان مردی که سیاسی و دنیا دیده و سالهای طولانی شاهد تحولات مذهبی و سیاسی ایران بود، جواب می دهد. وی نه تنها نمی توانست آرام گیرد، بلکه بر خلاف دوران جوانی و میان سالی، در صدد يك چالش علنی علیه خرافات و عقاید پوچ مذهبیونی برآمد که از عدم اطلاع و آگاهی توده مذهبی سود می بردند. وی معتقد بود نه بحث بر سر تاریخ اسلام و اندیشه های اسلامی در انحصار ملایان حوزه علوم دینی است و نه زمان سکوت در مقابل «امواج کوه پیکر» خرافات است.

پیرامون زندگانی رسول الله و ۲۳ سال دوران پرماجرایی رسالت وی از دیرزمان کتابهای فراوانی تحریر یافته است. مطلعین و محققین مسلمان و غیر مسلمان بر این عقیده اند که در مورد هیچ پیامبر و رسولی این مقدار کتاب و رساله در دوران نزدیک به حیات پیامبر نوشته نشده، به گونه ای که این امتیاز در هیچ يك از ادیان تاریخی ملاحظه نمی شود.

کثرت و فراوانی نگارش در سیرت رسول الله دلایل متعددی دارد. لیکن یکی، و شاید اساسی ترین دلیل وجود این همه نوشته و تألیف، تعداد بی شمار فرق و مذاهب و وسعت سرزمینهای تسخیر شده در قرون اولیه اسلامی است.

17 [فروش، چاپ و انتشار کتاب «۲۳ سال» در ایران، طبق بخشنامه وزارت ارشاد اسلامی به همه کتابفروشان سراسر کشور، از ۳ تا ۱۵ سال زندان کیفر دارد]

می دانیم که بلافاصله پس از مرگ رسول الله یورش و حمله تازیان به شرق و غرب آغاز گردید و پس از مدت کوتاهی سرزمینهای ثروتمند و با فرهنگ و وسیعی زیر سلطه خلفا و فرمانروایان اسلامی قرار گرفت، و مذاهب و فرق اسلامی در نقاط مختلف قلمرو اسلامی به وجود آمدند. تازه مسلمانان به مراتب فرهنگ غنی تری از اعراب بادیه نشین داشتند. به همین سبب تمامی نو آوریهای فلسفی، ادبی، اجتماعی و مذهبی از جانب تازه مسلمانان غیر عرب به وجود آمد و در این راه ایرانیان سهم اساسی را در تحولات عمیق دینی و تاریخی اسلام داشته اند.

آنچه در اسلام اکنون از تاریخ و معرفت، فلسفه، حکمت و زبان عربی وجود دارد، ساخته اندیشه و چکیده خامه توانای ایرانیان است. مهمترین آثار فقهی و کلامی در تمامی مذاهب و فرق اسلامی از آن ایرانیان است.

هر چه از دوران رسول الله و خلفاء اولیه اسلامی فاصله زمانی بیشتر شد، نیاز بیشتری در نوشتن شرح حال و جمع آوری کلمات رسول و یاران اولیه او احساس می شد. به ویژه که پیروان مذاهب و فرق مختلفی به دلیل وحشت از درهم آمیختن با مشربهای دیگر، خود را ملزم به نوشتن رساله های فقهی و زندگینامه ویژه ای پیرامون رسول الله می دیدند.

هرکدام از این فرق برداشتی خاص از دستورات و یا روش زندگانی پیامبر اسلام داشتند. به طوری که هیچ کتابی در دنیای اسلام پیدا نمی توان کرد که مورد قبول همه فرق اسلامی قرار گیرد. مثلاً در فقه و احکام اسلامی و یا ترجمه و تفسیر و تلاوت قرآن روش متحدی وجود ندارد.¹⁸

در قضایای تاریخی هم رسم بر همین منوال است. مثلاً قصه «غدیر خم»¹⁹ که شیعیان دوازده امامی آن را دلیل انتصاب علی ابن ابیطالب به امامت و جانشینی پیامبر می دانند، مورد قبول فرق دیگر شیعه و اهل سنت نیست و هرکدام از فرق اسلامی تعبیر و تفسیری خاص در این قضیه ابراز می دارند. به همین سبب تمامی فرق اسلامی کتب و تألیفات یکدیگر را نه تنها در گذشته و حال قبول نداشته و ندارند، بلکه مورد التفات قرار نداده و از بنیان خواندن آن آثار را برای طرفداران خود مضر اعلام کرده اند. اگر گاهی مؤلفین شیعه و یا سنی به کتب یکدیگر استناد می کنند، تنها آن مطالبی را نقل می نمایند که به گونه ای عقیده و رأی مورد نظر آنها را تأیید و یا اثبات کند، نه چیز دیگری.

این روش در نقل احادیث و روایات منقول از پیامبر و یا یاران اولیه او رعایت می شود. مثلاً احادیثی را که سنیان از ابوبکر، عمر، عثمان، عایشه، طلحه و زبیر و دیگر یاران و نزدیکان اولیه رسول الله نقل می کنند مورد قبول شیعیان دوازده امامی نیست. در حالی که همه کس می داند که این افراد از یاران بسیار نزدیک رسول الله بوده اند و جزو «عشره مبشره»²⁰ و طبق حدیث معتبر به آنها بدون هیچ قید و شرطی بهشت ارزانی شده و نامیردگان از یاران اولیه پیامبر اسلام به شمار میروند و در اعتلای اسلام کوشیده اند. علی دشتی در سر آغاز کتاب ۲۳ سال اعتراف می کند:

18 [برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به آثاری چون «تاریخ قرآن کریم»، تألیف سید محمد رضا جلالی نائینی چاپ تهران. کتاب «راهنمای محتویات قرآن»، نوشته صادق چاپ لندن. «تاریخ قرآن» نوشته دکتر محمود رامیار. پژوهشی در «تاریخ قرآن کریم» از دکتر سید محمد باقر حجتی.]

19 [در این مورد مراجعه کنید به بخش «خلافت» از فصل «پس از محمد» در همین کتاب.]

20 [عشره مبشره به عربی یعنی «ده تن مژده داده شده» ده تن از صحابه رسول الله که پیامبر به آنها مژده بهشت داد و آنان عبارتند از: علی بن ابی طالب، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر، طلحه، سعید بن سعد، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، عبدالرحمن بن عوف.]

«هزارها کتاب در باره زندگی و حوادث ۲۳ ساله ظهور و افول او و همه کردارها و گفتارهای این مرد فوق العاده نوشته شده است و تحقیقاً از او بیش از تمام رجال تاریخی قبل از او اسناد و مدارک و قوانین در دسترس محققان و پژوهندگان قرار گرفته است، معذالك هنوز کتاب روشن و خرد پسندی در باره وی [رسول الله] نوشته نشده است که سیمای او را عاری از گرد و غبار و اغراض و پندارها و تعصبات نشان دهد.»

پس از این، علی دشتی، اشاره به چند نمونه از جعلیات تاریخی در اسلام می کند و با فروتنی به آهنگ تندى که جامعه ایرانی را به سوی خرافه پرستی می کشاند نظر انداخته و انگیزه واقعی نگارش کتاب را صادقانه چنین بیان می کند:

«من در این مختصر داعیه ترسیم ۲۳ سال از عمر ۶۳ ساله حضرت محمد را ندارم... نه، من نه در خود چنین شکیب را سراغ دارم و نه آن همت را که با امواج کوه پیکر و مقاومت ناپذیر خرافات به ستیزه بر خیزم. قصد من از این مختصر، بیرون کشیدن خطوطی چند و بیرون انداختن شچی است که از خواندن قرآن و سیر اجمالی پیدایش اسلام در ذهنم پدید آمده است. راست و صریح تر گویم... تحت تأثیر عقیده خرد و ادراک آدمی از کار می افتد، چنانکه می دانیم عقایدی از طفولیت به شخص تلقین شده و زمینه اندیشه های او قرار می گیرد و آن وقت می خواهد همه حقایق را به آن معتقدات تلقینی که هیچ مصدر عقلانی ندارند منطبق سازد.»²¹...

کتاب «۲۳ سال» بر مبنای چنین زمینه فکری و عاطفی، از جانب شخصی نگارش یافته است که سالها خود از طلاب مدارس دینی نجف و کربلا بوده و آشنائی بسیار عمیقی به علوم اسلامی داشت و در ایمان و اعتقاد او به اسلام هیچگونه شك و تردیدی وجود ندارد. هدف وی ستیز با امواج کوه پیکر خرافاتی است که در جامعه ایرانی ریشه ای تاریخی دارد. او آمال و آرزویی جز نشر اندیشه ناب دینی در سر نمی پروراند.....

چنین شخصی جویای اشتهار نیست. هدف او والاتر از شهرت کاذب و مبتذل رایج زمان ماست. بویژه نویسنده «۲۳ سال» پیوند محکمی با سیستم فرهنگی و سیاسی ۵۰۰ ساله اخیر ایران دارد. وی لحظه ای تردید و دو دلی در دل خواننده، پیرامون رسول الله و حقانیت رسالت او ایجاد نمی نماید. اندیشه و هدف خود را در سراسر کتاب دنبال می کند که از سر نیک خواهی و عشق به اسلام به نوشتن این کتاب دست زده، و خطرات نوشتن چنین کتابی را خود متذکر شده است. در کشوری که بیان و نوشتن اندیشه های سیاسی، اجتماعی و مذهبی، خصوصاً اگر با عقیده متولیان مذهب رسمی به گونه ای مخالف باشد، با سخت ترین و شدیدترین شکل ممکن تهدید به نابودی می گردد، چاره ای نمی ماند که دگر اندیشان به فعالیت های پنهانی و یا «زیرزمینی»، برای ابراز عقاید خود، روی بیاورند. به معنی دقیقتر، عملیات زیر زمینی زائیده يك جامعه بسته و استبدادی و بازتاب فشار و اختناق حکومت مستبد است.

در تاریخ ادبیات جهان نوشته های فراوانی موجودند که نام نویسندگان آن آثار تا کنون پنهان مانده و یا سالهای دراز و بیشماری، پس از مرگ نویسندگان، نام کتاب و خالقین آن آثار، آشکار گردیده است. کافست به تاریخ ایران پس از حمله اعراب به این سرزمین، نگاهی شتابزده بیاندازیم، آثار زردشتیان، یهودیان، مسیحیان، مانویان، مزدکیان، نقطویان، حروفیان، راوندیان و اخوان الصفاء و صدها اثر از فرق اسلامی و ضد اسلامی، تا زمانی که این سطور نوشته می شود، یا به کلی همراه با مؤلفینشان از بین رفته اند و یا آنچه که مانده نام مؤلفین و نگارندگان آن آثار مبهم و یا ناشناخته مانده و گاهی شناخته و موجود اما تا کنون در ایران اجازه انتشار نیافته اند و احتمالاً تا زمانی که يك دولت و حکومت دموکرات، آزاد و ملی در ایران به وجود نیاید، هیچگاه این گونه آثار به دست کنجکاوان و علاقمندان و شاید زندیقان بزرگ و کوچک نخواهد افتاد.

در دوران صفویه و قاجاریه کتابهای فراوانی نوشته شدند که یا از نام نویسندگان آن آثار نشانی در دست نیست و یا پس از سالهای طولانی با نام آنان آشنا گشته ایم. کتابهایی چون «مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» از زین العابدین مراغه ای، کتاب «رویای صادق» سیدجمال الدین اصفهانی و دیگران و یا کتاب فاخر و دوست داشتی «سه مکتوب» میرزا آقاخان کرمانی و صدها اثر خطی و چاپ نشده در گنجینه های خصوصی و دولتی در داخل و خارج از کشور دلیل صادقی است بر این مدعا. برخی از این آثار سالهاست پنهانی دستنویس می شوند، لیکن چاپ این کتابها ممنوع و خواندن آن با خطراتی همراه بوده و نویسندگان این آثار سالها نا شناخته مانده اند. انتشار آثار طالبوف، این نیک مرد آذربایجانی، که هیچ گونه انتقادی بر مذهب رسمی در آن دیده نمی شود، و تنها لبه تیز انتقاد خود را به دکانداران دین نشانه گرفته است، سبب خشم آخوند شیخ فضل الله نوری شد و فتوا به کفر و زندقه وی داد. در همین پنجاه ساله اخیر کتابهای فراوانی به طور پنهانی چاپ و منتشر شده که نام نویسندگانشان معلوم ما نیست و هم اکنون در خارج از کشور کتابهایی منتشر می شوند که نه نام نویسنده بر روی جلد کتاب دیده میشود و نه مکان چاپ و انتشار این کتابها مشخص و معلوم است.

در این ماجرای دردناک و حزن انگیز نقش روحانیت متعصب و قشری غیر قابل تردید است. زیرا به قول میرزا عبدالرحیم طالبوف «این بیچاره ها چه بکنند؟ چند جلد کتاب فقه و اصول خوانده و هم از اخبار و احادیث کاذبه و جعلی یاد گرفته²²» و هر اندیشه جدیدی را شنیده اند نعره و اسلاما سر داده اند و یا دست به دامان حکومت وقت شده و از رواج کتابهای به قول خودشان «ضاله» و «ضد اسلامی و قرآنی»²³ شکایت برده اند.

سرنوشت غم انگیز احمد کسروی آنهم در کاخ دادگستری ایران یکی از سیاهترین صفحات تاریخ ایران معاصر به شمار می رود. اما ملایان هر یاره ای خواستند، گفتند و نوشتند و هیچ دادگری نه تنها جلوی این انبان های خرافات را نگرفت، بلکه برای توسعه این آثار «اسلامی» رژیم گذشته بودجه های آشکار و پنهانی خرج کرد. پس این که کتاب «۲۳ سال» بدون «نام و نشان» نویسنده آن آنهم در خارج کشور منتشر شده است، نباید باعث شکوه و ملال ملایان گردد. زیرا کتاب «۲۳ سال» در تهران نگارش یافت، اما اجازه چاپ و انتشار نیافت...

علی دشتی آرام نگرفت و به سبب آشنائیهایی که در دوران سفارت در لبنان با ناشران پیدا کرده بود، کتابش را برای چاپ به لبنان فرستاد. کتاب در لبنان بدون ذکر نام او چاپ شد، اما از شگفتی های روزگار، مذهبیبون به طریقی که اکنون معلوم ما نیست، از چاپ کتاب در لبنان آگاه شدند و مانع انتشار آن گردیدند. در همین ایام علنقی منزوی در لبنان اقامت داشت و به خواهش دشتی برای رهائی کتاب از چاپخانه و حمل آن به ایران اقداماتی انجام داد که تا حدودی موفقیت آمیز بود. بالاخره کتاب «۲۳ سال» چاپ لبنان به دست دشتی رسید که نسخه هایی از آن را به برخی از دوستان و آشنایان خود هدیه کرد.

انقلاب اسلامی

اسطوره انقلاب در اذهان اثر خود را گذاشته بود. هشدارهای صمیمانه علی دشتی چون نغمات دشتستانی در فضای تاریخ و پر از فریب آنزمان دیگر شنیده نمی شد. سالهای طولانی، همکاری و مدارای حکومت شاه با ملایان، حوادث ۱۳۵۶ و به دنبال آن انقلاب اسلامی را در ۱۳۵۷ به همراه

22 [کتاب «آزادی و سیاست» طالبوف تبریزی ص ۸۵].

23 [مراجعه کنید به لویح شیخ فضل الله نوری به کوشش همارضوانی و کتاب کشف الاسرار خمینی].

انقلاب ۱۳۵۷/۱۹۷۹ بی تردید بازتاب تحولات مذهبی - سیاسی پنج قرن اخیر ایران و زمینه ساز پیروزی اسلام سنتی و بدوی به قدرت است. عده ای ادعا میکنند که دلیل رسیدن مذهبیین با تفکرات واپس مانده اسلامی به قدرت، رفورم و اصلاحات شتاب زده برای رساندن ایران به «دروازه های تمدن بزرگ» از طرف شاه بود. عده ای دیگر مدعی هستند که اتفاقاً اقدامات شاه برای رفورم و اصلاحات کند و اساسی انجام نگرفته است.

برخی معتقدند که در سال ۱۹۷۷ اوضاع اقتصادی ایران به يك بحران اساسی رسیده بود که می بایست با انقلاب و سرنگونی رژیم مشروطه پایان پذیرد. این اندیشه نمی تواند کاملاً درست باشد. زیرا پس از جنگ جهانی دوم تا کنون خیلی از کشورهای جهان با مشکلات و بحرانهای اقتصادی عمیقی روبرو شدند و انقلاب به خاتمه سیستم حکومتی آنان نیانجامیده است.

مطالعین مسائل ایران در سال های هفتاد در انتظار هیچ تغییر اساسی در ایران نبودند. مگر از جانب چپ افراطی و رادیکال ایران.

با سقوط دکتر محمد مصدق ۱۹۵۳ محمد رضا شاه قدرت بیشتری یافت. در قبل نوشتیم که شاه چاره ای نداشت و متحدان خارجی و داخلی انتظار دیگری هم از وی نداشتند. زیرا بعد از سقوط مصدق شخصیت مورد قبول عام نه میان رجال سیاسی و نه در نهضت ملی پیدا می شد.

شاه رفورم و اصلاحاتی را آغاز کرد که طبیعتاً سرشتی اروپایی داشت. غربی ها مدتها پیش این گونه اصلاحات و رفورم ها را پشت سر گذاشته بودند. سران مذهبی و جامعه سنتی از درک این رفورم ها وامانده بود و آهسته آهسته احساس وحشت میکرد که دیگر در دنیای متمدن و مدرن جایگاهی چون گذشته نداشته باشد. مراجع دینی یا باید مدرن و امروزی میشدند و یا چاره ای نداشتند که چون گذشته با رفورم مقابله و مخالفت ورزند. روحانیون و جامعه سنتی راه دوم را رفتند.

شاه در مقابل روحانیون و مخالفین سنتی قرار گرفت و این در دراز مدت به سود حکومت مشروطه نمی توانست باشد.

قدرت شاه بر روی دو ستون قرار گرفته بود. ارتش، سازمانهای اطلاعاتی و پشتیبانی غرب و در رأس آن آمریکا. تا سال ۱۹۶۰ هنوز دولت های اروپائی و هم چنین آمریکا بطور کلی با اصلاحات و رفورم در ایران تفاهمی نشان نمی دادند. سیاست خارجی آمریکا و متحدین غربی او بر محور سیاست جنگ سرد دور میزد و در مورد ایران این نظر را دنبال میکردند که ایران را به هر وسیله ای که ممکن است از يك انقلاب سرخ دور نگاهدارند. زیرا مهم ترین نیروی حرکت و بقای تکنولوژی غرب در خلیج فارس بوده و هست. با به قدرت رسیدن جان اف کندی، سیاست جهانی آمریکا کمی تغییر یافت و طبیعتاً سیاست خارجی شاه و دولت های او نه تنها پشتیبانی میشدند، بلکه کمک های مالی غرب به وی و دولت های او مجال انجام رفورم را هم میدادند.

دولت امینی موفقیت چندانی پیدا نکرد و حتی از نظر مالی ایران را ورشکسته اعلام کرد و مجبور شد وام بلند مدتی از آمریکا در یافت دارد. در سال ۱۹۶۲ دولت امینی سقوط کرد. از این زمان شاه خود برنامه های اصلاحی و رفورم را بدست گرفت و نخست وزیران منتخب او تنها فرمانبران مطیع او بودند.

اصلاحات ارضی روابط سنتی بزرگ مالکان و دهقانان را به هم ریخت. روابط ارباب و رعیتی الزاماً دست خوش بحران اصلاحات شد. مالکین مجبور به فروش زمینهای اضافی خود شدند و پول دریافتی

خود را در بخش خصوصی و صنعتی سرمایه گذاری کردند. يك ميليون و هفت صد هزار دهقان صاحب زمین شدند.

اصلاحات ارضی با همه ایراداتی که به آن وارد بود در آغاز موفقیت چشم گیری پیدا کرد. این اصلاحات در ده سال اولیه تا حدودی بدون مشکل قابل تعریفی ادامه پیدا کرد. سیستم زراعی تغییر یافته بود و دولت می بایست سیاست های جدیدی بر گزیند تا بتواند اصلاحات انجام شده را به سامان رساند. اما شاه و دولت های او بیش از گذشته گرفتار مشکلات سیاست جهانی بودند و توجه بیشتری به صنعتی کردن کشور داشتند. به همین دلیل منابع مالی کمتری در اختیار مجریان برنامه های زراعی قرار گرفت. برنامه صنعتی کردن کشور، زارعین کوچک را بر آن داشت که برای در آمد بیشتر به شهرهای بزرگ روی بیاورند تا در آمد نا چیز خود را با کار در واحدهای صنعتی بهتر نمایند.

در سال ۱۹۷۶ طبق بر آورد مرکز آمار ایران نیمی از جمعیت ایران در شهرهای بزرگ زندگی میکردند. این دگرگونی اجتماعی غیر قابل کنترل و رشد جمعیت در شهرهای بزرگ مشکلات متعددی را به همراه می آورد. دولت می بایست رفورم اداری و اجتماعی به وجود بیاورد تا بتواند سهولت های در زندگی مهاجرین در شهرها ایجاد نماید. دولت توانائی آن را داشت که حتی با قسمتی از در آمد نفت اوضاع اقتصادی و اجتماعی را بهتر نماید.

این دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی طبقه متوسط جدیدی را به وجود آورد که معیارها و ارزشهای جدیدی را به همراه داشت. نظام فرهنگی و سیاسی سنتی، دیگر جایگاه گذشته خود را نداشت. اصلاحات و رفورم از هر جهت تحولات بنیانی را در جامعه ایران می طلبید که به غلط از جانب مخالفین به ویژه از طرف مذهبیبون، غرب زدگی تعبیر میشد. با این همه با همه نیرو اصلاحات راه خود را می پیمود و در همه جهات زندگی مردم تغییراتی بوجود می آورد و تضاد خود را با جامعه سنتی آشکار میکرد.

ایران محتاج اصلاحات اساسی و بنیانی در حوزه دموکراسی سیاسی و هم چنین زمان بود تا از برزخ مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خارج گردد که بی تردید به مرور زمان قابل حل بود. اما دولت های شاه به سبب آلودگی با مفاسد مختلف نه پاسخی منطقی برای مشکلات جامعه ایران داشتند و نه توانائی اخلاقی برای پاسخ به این مشکلات. وجود روابط نا سالم اقتصادی و نظامی با کشورهای بزرگ و عدم تمایل و توانائی شاه به ایجاد اصلاحات سیاسی و اجتماعی و اعطای آزادی های متناسب با تغییرات اقتصادی و اجتماعی و از همه مهمتر عدم موفقیت وی در به وجود آوردن آرامش اجتماعی بیش از پیش به سقوط او کمک کرد.

بر خلاف تصور شاه و دولت های وی کارگران و دهقانان که امیدهای فراوانی به این تحولات بسته بودند آهسته آهسته از رویاهای شاه و دولت های او دور شدند و مذهبیبون بهره برداران سنتی از این نا رضیهای جامعه کم درآمد و بی بهره از تحولات اقتصادی شدند. مهاجران شهرهای بزرگ در تهران، اصفهان و تبریز کاشانه های محقر خود را در کنار کاخهای سر به فلک کشیده بنا کردند و سربازان بی جیره و مواجب انقلاب اسلامی علیه حکومت گردیدند. همین پابرهنگان روزمزد، بی آینده و نا امید، وارد بازار سرمایه و کار گشتند. ظاهراً شاه و دولت های او فاقد هرگونه پاسخ به مشکلات حلّی آبادها و گودنشینها بودند. فاصله زمامداران و دولتمدان با نیروهای جدید اجتماعی و سیاسی و هم چنین عامه مردم ایران روز به روز بیشتر میشد.

تمامی تلاشهای اپوزیسیون برای باز کردن محیط سیاسی و اجتماعی از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹۵۳ سرسختانه سرکوب شده بود. شاه هرگونه انتقاد از جانب اپوزیسیون را نه تنها نادیده و ناشنیده میگرفت، بلکه به تخطئه آن می پرداخت. تمامی نیروهای پلیسی و امنیتی در اختیار يك فکر قرار داشت و آن سرکوب و زیر فشار قرار دادن تفکرات سوسیالیستی و حتی اندیشه های لیبرال ملی

از صحنه گفتگو های سیاسی جامعه بود. سیاست شاه و دولت مداران او بر گرد محور استحکام شاهنشاهی، بنا بر این، بزرگداشت گذشته های کهن تمرکز یافته بود. برگذاری جشنهای تاج گذاری و ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی تلاشی بود برای مشروعیت بخشیدن به رژیم و غیر مستقیم پیامی بود به متحدان غربی که همه چیز در ایران تحت کنترل است.

سیاست دولت و سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) (بر گرد مصالحه با روحانیت دور میزد و این سیاست جز با دادن امتیازاتی به دستگاه روحانیت امکان نداشت. هر سازش پنهانی با یکی از روحانیون مشهور، دامنه رقابت و دشمنی را بین دیگر روحانیون دامن میزد، به همین دلیل هیچ مرجعی نمی توانست پشتیبان بلا معارض دولت باشد. شاه بر خلاف وزراء و مشاوران اسلام زده خود، می توانست قبل از ۱۵ خرداد و یا پس از آن، احساس «ملت» شدن را، به ویژه در نیروهای مترقی و پیشرو که آن زمان مشتاقانه پذیرای رفورم و اصلاحات بودند و اقدامات شاه را، هر چند که کامل نمی شمردند، اما مایل به پشتیبانی آن بودند، در مقابل مراجع قشری قرار دهد و با یک همه پرسی آزاد و زیر نظر سازمانهای بین المللی، مشروعیت پادشاهی و رفورم و اصلاحات را دریافت دارد. پس از ۱۵ خرداد اکثریت جامعه ایران پشتیبان رفوم و اصلاحات بود. شاه در موقعیتی قرار داشت که می توانست باب گفتمان سیاسی - مذهبی را برای همه کس باز گذارد و میدان مخالفت و یا پشتیبانی را به نیروهای مذهبی و اندیشمندان جامعه سپارد و سیاست رفورم و اصلاحات را نه از آن شاه بلکه خواسته جامعه بشناساند. شاه چاره ای جز بازگشت به اجرای «اصول قانون اساسی مشروطیت» نداشت که عقب نشینی شاه را از مواضع تسخیر شده پنجاه سال گذشته می طلبد.

شاه می توانست از افراد توانای گروه های مخالف که قادر به ادامه رفورم و اصلاحات و هم چنین به عمل کردن توقعات مردم و حفظ نظم در جامعه بودند کمک گیرد. فرصت از دست رفته بود و سرعت جریان وقایع و عدم تصمیم گیری و مصلحت اندیشی نتوانست رهبران جبهه ملی و هواداران مصدق را یاری دهد. آنان هم مرد روزهای بحران نبودند.

مردم تصور میکردند اگر تغییر اساسی هم انجام گیرد، همه نابسامانیهای قبلی بر جای خواهد ماند و فقط با درهم شکستن هیأت حاکمه، از فساد و هرج و مرج رهایی خواهند یافت.

سقوط دولتهای هویدا، آموزگار و شریف امامی یکی پس از دیگری شاه را مجبور به اعلام حکومت نظامی کرد و طی نطقی ابراز داشت که «صدای انقلاب ملت» را شنیده است. اما مخالفین و مذهبیین که میل داشتند چرخ تاریخ را به دوران جاهلیت باز گردانند، دیگر میلی به شنیدن هشدارهای شاه و رجال انتخابی وی نشان نمی دادند.

رایحه خوش آزادی همه فضای ایران را فرا گرفته بود. طبقه نوپای جامعه ایران از تحولات تاریخی و اقتصادی ایران بی خبر و روز به روز به تومار مطالبات خود می افزود و توسعه قدرت اینان با قدرت دولت و سیاست هیأت حاکمه در تضاد بود. این تضاد هم زمان با درگیری حکومت با بحران های اقتصادی و اداری روز افزون، در هم آمیخته شده و مشکل حل و فصل تضادهای بین المللی و منطقه ای نیز بر آن افزوده گشت. شاه رفت و خمینی آمد. انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و دوران وحشت و فریب آغاز گردید...

با به قدرت رسیدن آیت الله خمینی و بنیانگذاری جمهوری اسلامی در ایران، کتاب «۲۳ سال» اشتهاز تازه ای یافت و بارها از جانب مخالفان «ولایت مطلقه فقیه»، زیر زمینی چاپ و منتشر شد.

انتشار و استقبال بی نظیر مردم برای خواندن کتاب، در میان روحانیون وحشت ایجاد کرد، به طوریکه در نامه های سرگشاده خود به آیت الله خمینی، خشم خود را از انتشار کتاب «۲۳ سال» اعلام و

یکی از متولیان تعصب و حماقت و از پاسداران ظلم و شقاوت که هر چند زمانی نوشته ای تحت عنوان «خیانت در گزارش تاریخ» و به گمان خود، «نقد کتاب ۲۳ سال» می نویسد، و به لطایف الحیل دوستداران و انتشار دهندگان کتاب ۲۳ سال را تهدید و حواله به «ذوالفقار علی» می دهد، در مقدمه جلد اول و دوم کتابش می نویسد:

«کتاب ۲۳ سال ماجرائی دارد که مناسب است... خوانندگان را از آن آگاه سازم» سپس شرح می دهد که «یکی از آشنایانش»! قبل از حکومت مطلقه فقیه²⁵، «در جلسه ای راه یافتند که در آنجا هر هفته عده ای از نمایندگان مجلس سنا از مرد و زن حضور پیدا می کنند و یکی از ایشان که در جوانی کسوت روحانیت بر تن داشته و من در اینجا نام او را نمی برم] این شخص کسی جز زنده یاد علی دشتی نیست. هر چند که از سیاق کلمات به این راز نا گفته پی میبریم [دروسی را در باره سیرت پیامبر اسلام] ص (تحت عنوان ۲۳ سال القاء می کنند... از این ماجرا دیری نگذشته بود که شنیدم دروس کذابی را از طریق سفارت شاهنشاهی ایران در لبنان، به بیروت برده اند و در آنجا به چاپ رسانیده و به تهران آورده اند و تقریباً مخفیانه به فروش می رسانند. در صدد یافتن کتاب مزبور آمدم و بر آن دست یافتم و معلوم شد که حروف کتاب از نوع حروفی است که در لبنان رواج دارد و در ایران موجود نیست. کتاب نه نام و نشان نویسنده را با خود داشت و نه در آغاز و یا پایان آن از چاپخانه اش، به خلاف رسم معمول، کمترین ذکری رفته بود. در اوائل انقلاب بازار این کتاب گرم شد و نیاز به تجدید چاپ پیدا کرد و چپ گراهای طرفدار روسیه این کار را بعهده گرفتند... در چاپ تازه نام دکتر علینقی منزوی بر روی کتاب به چشم می خورد. این نویسنده همان کسی است که کتاب گلدزیهر Goldziher خاورشناس مغرض یهودی را پس از آنکه به عربی تحت عنوان «العقیده و الشریعه فی الاسلام» ترجمه شده بود، به پارسی برگرداند و به نام «درسهائی از اسلام» انتشار داد. هر چند اصل این کتاب با ۲۳ سال پیوندی خاص دارد ولی بهر صورت علینقی منزوی در برخی از روزنامه ها انتساب خود را به کتاب ۲۳ سال تکذیب کرده است و البته شیوه نگارش و اسلوب سخن پردازی از او نیست. پس از تجدید چاپ شهرت کتاب ۲۳ سال روز افزون شد.²⁶»...

از شگفتی های روزگار آنکه کتاب «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی» آیت الله روح الله خمینی، برای اولین بار بدون نام و نشان نویسنده، در حدود سال ۱۳۵۰ و بر خلاف رسم معمول، بدون ذکر چاپخانه تحت عنوان «نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء»²⁷ در بیروت و با همان حروف و احتمالاً در

24 [نخستین بار آیت الله زنجانی، پس از انقلاب اسلامی در نامه ای سرگشاده خطاب به آیت الله خمینی با بیان نگرانیهای خود در مورد انقلاب اسلامی و رژیم ولایت فقیه، به محبوبیت و رغبت مردم به خواندن کتاب ۲۳ سال اشاره کرد و پرده از این ناخشنودی برگرفت. ویراستار این کتاب برای اولین بار با نام کتاب «۲۳ سال» از طریق همین نامه سرگشاده آشنا و بعدها بر آن دست یافت. نویسندگان فراوانی با الهام از کتاب «۲۳ سال» کتابهایی در خارج از کشور منتشر کرده اند، مانند کتاب «قضاوت» از عبدالرحمن، «آخوندیسم» تألیف ناصر ملکی، «توضیح المسائل»، «پیکار با اهریمن»، «تولد دیگر» و کتاب «پس از هزار و چهارصد سال» از شجاع الدین شفاء. «اسلام دین نیست» و کتاب «بیماری اسلام زدگی» از روانشاد دکتر حسن نظری، «پازشناسی قرآن»، «محمدین عبدالله»، «الله اکبر»، «اسلام و مسلمانی» و «شیعه گری و امام زمان» از دکتر مسعود انصاری (روشنگر)، «پژوهشی در زندگی علی» تألیف دکتر آله، «در پیرامون ۲۳ سال» از دانشمندی فرزانه در آمریکا، مقالات دکتر آریامنش از انتشارات پاسداران فرهنگ ایران [.....].

25 [مراجعه کنید به وصیت نامه آیت الله روح الله خمینی].

26 [کتاب «خیانت در گزارش تاریخ، نقد کتاب ۲۳ سال» تألیف مصطفی حسینی طباطبائی. جلد اول تاریخ انتشار ۱۳۶۱ صفحه ۸].

27 [نگارنده این سطور خود يك نسخه از این کتاب را در دست دارد. کتاب «ولایت فقیه» چاپ بیروت، در صفحه ۲۰۸ خاتمه می یابد، اما در صفحه ۲۱۱ «مقدمه ای از ناشر» تحت نام «جهاد اکبر» چاپ شده است که در

همان چاپخانه و بوسیله همان عواملی که در چاپ و انتشار کتاب «۲۳ سال» دخالت داشته اند، چاپ و منتشر شده است. آیا سفارت شاهنشاهی و یا ساواک در لبنان مخارج آن را پرداخته اند؟ کاشف الغطاء لقب چند تن از علمای اسلامی است که بدون ذکر نام و کنیه آنها، تا کنون از جانب کسی مورد استفاده قرار نگرفته و هیچکس خمینی را به این عنوان نه در گذشته و نه در زمان اقامت در عراق و سپس ایران می شناخته است. علت پنهان کاری خمینی آن هم در کشور عراق چه بوده است؟

در سطور گذشته نوشتیم که علی دشتی بارها کتاب های جنجالی نوشت و از روی فروتنی و یا از بیم آزار مسلمین متعصب نام خود را پنهان نگاهداشت. سعیدی سیرجانی در کتاب «آستین مرقع» در خصایل «پیرما» می نویسد: «به چاپ و نشر نوشته هایش علاقه ای به تعبیر خودش کودکانه داشت. در سالهای اخیر به سراغ ناصر خسرو رفته بود و نوشته هایش را به دوستی سپرده بود که بخواند و عیب جویی کند. که ورق گردانی لیل و نهار آغاز شد و سیلاب انقلاب پست و بلند ایران را یکسان کرد و ناشران موقع شناس را سیاستی دگر آمد. در بازگشت از دومین سفر [زندان] نوشته ها را باز خواند و حک و اصلاحی کرد و به من سپرد که هر چه می خواهی بکن. گفتم حرفچینی اش می کنیم، نشرش باشد برای روزگاری که مردم حال و حوصله خواندن داشته باشند. خنده تلخی کرد که: به من ربطی ندارد، به اسم هر که می خواهی منتشرش کن.» [دشتی کتاب «۲۳ سال» را نه برای کسب شهرت و اشتهار نوشت. بلکه او میل داشت از تصادم افکار بارقه حقیقت هویدا گردد.

در «یادداشتهای شخصی هوشنگ معین زاده²⁸» با بخشی از ماجراهای پنهانی و چگونگی نخستین چاپ کتاب «۲۳ سال» در بیروت آشنا می شویم. او می نویسد: «روزی يك ایرانی که دوستی ساده ای با من داشت، نگران و سراسیمه به سفارت و به دیدار من آمد و گفت: آقای علی دشتی کتابی برای من فرستاده و خواهش کرده که آنرا در بیروت چاپ و برایشان به ایران بفرستم. من هم این کار را کرده ام. اما پس از چاپ آن بعضی از آخوندهای ایرانی مقیم در بیروت به آقای موسی صدر رئیس مجلس اعلی شیعه لبنان مراجعه و از ایشان خواسته اند که جلوی انتشار این کتاب را بگیرند و آنرا توقیف کنند.

پرسیدم: مگر کتاب چه ایرادی دارد که میخواهند از انتشار آن جلوگیری کنند؟
گفت: هیچ، کتاب سرگذشت پیغمبر اسلام و چگونگی ظهور و گسترش اسلام است که به صورت يك کار تحقیقی انجام گرفته است» ...

هوشنگ معین زاده ادامه میدهد: «قبل از هرگونه اظهار نظر یا تصمیم گیری از ایشان خواستم اگر ممکن است يك نسخه از کتاب را به من بدهد که ببینم چگونه کتابی است، که دوستم از کیف خود کتاب ۲۳ سال را به من داد. وقتی از او علت اینکه نام نویسنده آن چاپ نشده است را پرسیدم، با تأسف گفت: اگر آخوندها بفهمند این کتاب را چه کسی نوشته است دچار مشکلات فراوانی خواهد شد، بعد با خنده گفت لابد میدانی که آخوندها سر مرحوم کسروی چه آوردند؟ ... در دیدار بعدی از دوست خود پرسیدم: شما یقین دارید که این کتاب را آقای علی دشتی نوشته و برای شما فرستاده است، چون هیچ اشاره ای به نام ایشان در کتاب نشده است.

در پاسخ گفت: بلی و شما میتوانید با خود ایشان با این شماره تلفن تماس بگیرید و شماره تلفن شادروان

صفحه ۲۲۹ خاتمه می گیرد. در آخر همین صفحه تاریخ ذی الحجة الحرام ۱۳۹۲ هجری قمری دیده می شود. از صفحه ۲۳۱ تا پایان کتاب، صفحه ۴۹۲، دوباره رساله مختصری چاپ شده، که از سیاق جملات چنین بر می آید که نویسنده آن آیت الله خمینی است]

28 [-هوشنگ معین زاده نویسنده کتاب «خیام و آن دروغ دلایز» در اوایل دهه هفتاد میلادی در سفارت شاهنشاهی ایران در لبنان (مشغول به کار بود و این درست همان سالهایی است که کتاب «۲۳ سال» در بیروت چاپ و سپس منتشر شده است. ایشان به خواهش من خاطرات خود را پیرامون کتاب «۲۳ سال» در دو صفحه نوشته و در اختیار نگارنده قرار داده اند که در اینجا از آن به عنوان «یادداشتهای شخصی هوشنگ معین زاده» نام میبریم]

علی دشتی را به من داد.

وقتی از او پرسیدم: آخوندهایی که به آقای موسی صدر مراجعه کرده اند از کجا فهمیده اند که شما این کتاب را چاپ کرده اید؟

گفت: کتاب در چاپخانه يك آخوند ایرانی که معمولاً کتابهای مذهبی ایران و عراق را چاپ میکند، چاپ شده است. آنجا پاتوق آخوندهای ایرانی است. خود صاحب چاپخانه هیچ نوع مخالفتی با محتوای کتاب نداشته و ندارد»....

معین زاده می نویسد: «ماجرا را به ایران گزارش کردیم که در عین حال مطمئن بشویم که کتاب از طرف شادروان علی دشتی برای چاپ به بیروت فرستاده شده است. پاسخ آمد که کتاب مربوط به آقای علی دشتی است و هیچ ربطی به دولت ایران ندارد... سفارت در این باره دخالتی نکند.

وقتی ماجرا را برای رابط شرح دادم، با توجه به اینکه به رابطه بسیار نزدیک و خوب من و آقای موسی صدر آگاه بود، خواهش کرد که اگر ممکن است من [هوشنگ معین زاده] با آقای موسی صدر صحبت کنم که راه حلی برای این قضیه پیدا کند تا از ضبط این کتاب خود داری شود.

پذیرفتم و به دیدار آقای موسی صدر رفتم و ماجرا را برایشان شرح دادم. ایشان که در جریان امر قرار داشت، گفت: میدانی این آخوندهای بیکاری که در بیروت ول هستند، دنبال بهانه ای میگردند که سرو صدا راه بیاندازند و اظهار وجودی بکنند و اگر من در مقامی که هستم اقدامی در این زمینه نکنم، فردا همه جا شایعه خواهند کرد که من هم در این کار دست داشته ام. بخصوص این که آنها مدعی هستند این کتاب ضد دین و پیغمبر اسلام نوشته شده است. تنها راه چاره این است که من اقدام برای توقیف انتشار کتاب را دو سه روزی این دست و آن دست کنم و در این مدت تو به دوست خود بگو که کتاب را از چاپخانه تحویل بگیرد و از بیروت خارج کند. تاوقتی که من از دولت لبنان درخواست توقیف کتاب را میکنم، کتاب از این مملکت بیرون رفته باشد.

قضیه را با دوست خود در میان گذاشتم و او با خوشحالی و درک موقعیت آقای موسی صدر، نظر ایشان را پذیرفت و خوشبختانه چاپخانه... در اسرع وقت تحویل دوست ما داد و همان روز نیز آنها را به ایران حمل کردند. کتاب در تیراژ هزار نسخه چاپ شده بود بدون هیچگونه نامی از نویسنده و چاپخانه و شهر و کشوری که کتاب در آنجا به چاپ رسیده بود.²⁹»....

علینقی منزوی در اوایل انقلاب به دلیل انتساب کتاب به وی دستگیر و مدتی در زندان شکنجه و پس از تخلیه اطلاعاتی مجبور شد با اعلانهای پی در پی در روزنامه های جمهوری اسلامی، انتساب کتاب «۲۳ سال» را به خود تکذیب کند.

جواد وهاب زاده دوست قدیمی و از یاران وفادار و صمیمی دشتی، پس از سالها که خود شاهد شایعات نا درست پیرامون نام نویسنده کتاب «۲۳ سال» بود، بالاخره مجبور گردید در مقالات و مصاحبه های گوناگون پرده از رازی بر گیرد که سالها در دل پنهان نگاهداشته بود، که خواندنش خالی از لطف نیست وی در قسمتی از خاطرات خود از علی دشتی می نویسد:

29 [ماجرای انتشار کتاب ۲۳ سال شادروان علی دشتی، یادداشتهای شخصی هوشنگ معین زاده، پاریس. بی تردید آن ایرانی که برای دریافت کمک به هوشنگ معین زاده و به سفارت شاهنشاهی ایران مراجعه کرده بود، بنا به قراین و به ویژه که علینقی منزوی به اتهام تألیف کتاب «۲۳ سال» در اوایل انقلاب دستگیر و مدتها در زندانهای جمهوری اسلامی بسر میبرد کسی جز علینقی منزوی نیست. هر چند که آقای هوشنگ معین زاده بنا به دلایلی از آوردن نام او خودداری کرده اند]

«شادروان علی دشتی، همه ساله در تابستان و هر بار سه هفته به استراحتگاه باد گشتاین (Kurort Badgastein) در نزدیکی شهر سالزبورگ در کشور اتریش می آمدند و در آنجا به استراحت و آسایش میپرداختند. اصولاً ایشان شیفته طبیعت بودند و آرامش در طبیعت را دوست داشتند. معتقد بودند که استراحت در طبیعت سبب آرامش روح و طولانی شدن عمر میشود. ایشان بیماری جسمی نداشتند و با اینکه در سنین بالائی بودند بسیار تندرست بنظر میرسیدند. ساعت ها در کنار ایشان در جنگلهای اطراف باد گشتاین راه پیمائی میکردیم. در این موارد زنده یاد دشتی در مقوله های سیاسی و ادبی صحبت میداشت. لحظات دوست داشتنی و فراموش نشدنی بود و بی اغراق از زیباترین و پر خاطره ترین ایام زندگی من بشمار میروند. هرگاه به آن ایام می اندیشم، سایه ای از غم و اندوه بر جان و روان سنیگنی میکند.

هر زمان که اقامت سه هفته ای ایشان در بادگشتاین پایان می یافت، من زنده یاد دشتی را با خود به شهر مونیخ محل اقامت خود می بردم. ایشان دو سه روزی در هتل کونیگس هوف Hotel Königshof اقامت می کردند و سپس عازم تهران میشدند.

در اواخر تابستان ۱۳۵۱ (سپتامبر ۱۹۷۲) طبق مرسوم همه ساله، ایشان را به مونیخ آوردم. این بار زنده یاد دشتی در هتل کونیگس هوف کتابی استنسیل شده بمن مرحمت فرمودند که در صفحه نخست آن، عنوان کتاب «۲۳ سال» بود، اما نامی از نویسنده کتاب برده نشده بود. ایشان تأکید کردند که آن را بعداً بخوانم و نظر خود را در مورد مطالب کتاب ابراز دارم. در ضمن فرمودند آیا میتوانی پی به نام نویسنده آن ببری!؟

کتاب را با ولع تمام خواندم. من تا آنزمان در ادبیات فارسی هر گز کتابی در نقد تاریخ اسلام نخوانده بودم. فصل آخر کتاب مرا بیش از فصول دیگر بخود مشغول داشت. سبک نگارش کتاب برایم جای شبهه ای نمی گذاشت که نگارنده کتاب کسی جز زنده یاد دشتی نیست.

روز بعد باتفاق دوست قدیمی خود، آقای دکتر محمد عاصمی که مایل بملاقات با ایشان بود، بدیدار زنده یاد دشتی رفتیم. پس از ساعتی عاصمی خدا حافظی کرد و رفت و من و دشتی تنها ماندیم. ایشان از من پرسیدند که آیا از کتاب خوشم آمده است و آیا نویسنده کتاب را میشناسم. من یکتائی و ارزشمندی کتاب را گوشزد کردم و به ایشان گفتم که این پر واضح است که نویسنده کتاب جز شما کس دیگری نمی تواند باشد. ایشان گفته من را همراه با لبخندی تأیید کردند.

پس از ساعتی در حین خدا حافظی ایشان بمن توصیه کردند که کتاب را برای مطالعه در اختیار دوستم دکتر عاصمی بگذارم. من و دکتر عاصمی هر دو مسحور مطالب کتاب «۲۳ سال» شده بودیم و به تشویق و خواهش او من در دیدار بعدی از زنده یاد دشتی پرسیدم که آیا اجازه میدهند بخشهایی از کتاب را در مجله کاوه چاپ کنیم. ایشان پاسخ دادند که بعداً از تهران شما را مطلع میکنم. از تهران بمن پیغام فرستادند که چاپ بخشهایی از کتاب در مجله کاوه مانعی ندارد، اما بدون ذکر نام ایشان.

با مشورت دکتر عاصمی فصل آخر کتاب ۳۲ سال را که تحت عنوان «پس از ۳۲ سال، ماجرای خلافت» بود، انتخاب کردیم و در فروردین ۲۵۳۱ (مارس ۳۷۹۱) همراه با مقدمه ای از نگارنده بچاپ رسید، که نقل آن خالی از فایده نیست.

«عاصمی عزیز یکی از دوستان ارجمند و بزرگوار من که نویسنده ای سرشناس و مردی است مردستان، از راه لطف و مهربانی، کتاب پیوست را که تحت عنوان «۲۳ سال» نوشته بمن سپرده است.

وقتی کتاب را خواندم به این فکر افتادم که با نظر تو در باره چاپ و نشر آن تصمیمی اتخاذ کنیم. ولی چون با وضع مالی مجله آشنا هستم و از مشکلات کار تو در این زمینه آگاهم، میدانم که در حال حاضر

چاپ جداگانه ی این اثر نفیس برای «کاوه» امکان ندارد و بهمین جهت پیشنهاد میکنم قسمتهائی از این کتاب را در مجله بچاپ برسانی تا وقتی که از نظر مالی دستت باز شد بچاپ جداگانه ی آن مبادرت ورزی ...

این نویسنده صاحب عقیده از رجال ادبی و اجتماعی معروف ایران است. سالهای درازی که من و تو هنوز خود را نمی شناختیم، روزنامه نویسی بنام بوده است و شماره ی تألیفاتش از اعداد دو رقمی در گذشته است و سیر و سلوکش در دواوین متقدمین برجسته ی سرزمین ما از تفحص های مؤثر و جاندار دوران اخیر بوده است.

ایشان دلشان نمیخواهد این مطالب فعلاً با نام خودشان نشر شود. میگویند: سبک هر نویسنده ای خود آن نویسنده است و طبیعی است که با این فتواء خوانندگان هوشیار مجله بفرست در خواهند یافت که این نثر محکم و مستدل و سنگین و دلپذیر از خامه ی کدام هنرمند خلاق تراویده است. با سلام و اخلاص و سپاس، جواد وهاب زاده»

مجله کاوه را همراه نامه ای برای زنده یاد دشتی به تهران فرستادم. ایشان بلافاصله در نامه ای طولانی پس از تقد و تشویق متذکر شدند که با خواندن این مقدمه همه کس متوجه میشود که نویسنده کتاب من هستم و حتی بشوخی نوشته بودند که این مقدمه فقط نام و نشانی منزل من را کم داشت و تأکید کردند که حتماً در شماره بعدی کاوه بنحوی باصلاح آن پردازم. در شماره بعدی مجله کاوه خرداد ماه ۱۳۵۲ برابر با ژوئن ۱۹۷۳ بخش دوم تحت عنوان «۲۳ سال، سودای غنیمت» با نامه ای کوتاه بشرح زیر از من بچاپ رسید:

«عاصمی عزیز. مقدمه ی شماره گذشته، اشتباهی داشت که با این تذکر امید رفع آن را دارم. قضیه این است که دوست صاحب نظر بنده که این مطالب را به اختیار من گذاشته اند، نویسنده ی آن نیستند و متأسفانه نویسنده ی اصلی را ایشان هم نمی شناسند. بهر حال آنچه مسلم است و عکس العمل خوانندگان مجله هم مؤید آنست، مطالبی است عمیق، پر مغز و روشنگر و علی علیه السلام فرموده است: بنگر که چه میگوید، منگر که، که میگوید. بنا بر این باید از این نوشته ها بهره گرفت و به غنای اندیشه کمک کرد. نویسنده هر که باشد خدایش توانائی بیشتر در اندیشیدن بدهد که ما را نیز از این رهگذر نصیبی رسانده است. با سلام و اخلاص و سپاس. جواد وهاب زاده.

شادروان علی دشتی میل داشت کتاب «۲۳ سال» را در ایران چاپ و منتشر کند و بعدها برای من تعریف کردند که کتاب «۲۳ سال» را به یکی از مهمترین رجل سیاسی آن ایام، که من اکنون میل ندارم نام او را افشاء کنم، دادم خواندند و «بسیار هم پسندیدند»، اما به زنده یاد دشتی میگویند: «صلاح نیست در ایران چاپ شود.» کتاب پس از مدت کوتاهی در لبنان منتشر شد در سفر بعدی که به اروپا آمدند ایشان چند جلد کتاب همراه خود برای من هدیه آوردند که هنوز من يك نسخه آنرا در کتابخانه خصوصی خود دارم.

پس از انقلاب افراد گوناگونی را به اتهام نوشتن کتاب «۲۳ سال» دستگیر و زندانی کردند. از آن جمله دکتر علنقی منزوی مدتها در بند بود. در همین ایام شادروان دشتی هم دستگیر شد. یکی از دلایل دستگیری ایشان نوشتن همین کتاب «۲۳ سال» بوده است.

من نگران حال شادروان دشتی بودم و برای آنکه خبری از ایشان بگیرم مرتباً با دوستان و آشنایان ایشان تماس می گرفتم. بالاخره متوسل به مرحوم سعیدی سیرجانی که یاری وفادار و مصاحبی بزرگوار و دوست صمیمی دشتی بود شدم. پس از مکالمات تلفنی متعدد و اصرار من، شماره تلفن بیمارستانی که شادروان دشتی در آن بستری بود در اختیار من گذاشتند تا با دشتی تلفنی صحبت کنم. چند بار کوتاه با ایشان صحبت کردم. آخرین مکالمه تلفنی من با ایشان به اواسط دیماه ۱۳۶۰ میرسد که

چند روز قبل از فوت ایشان بود. گفتگوی ما بسیار کوتاه و صدای شادروان دشتی بسیار ضعیف و جمله‌ها بسیار مقطع و پراکنده بود. بارها از ایشان پرسیدم که آیا دارویی احتیاج دارند تا برای ایشان بفرستم. ایشان خواهش من را رد کردند و چنین دریافتیم که اصلاً میلی به درمان خود ندارند، مکالمه ما قطع شد.

مرحوم سعیدی سیرجانی پس از فوت زنده یاد دشتی، در سفری به خارج از کشور چند روزی مهمان من در شهر مونیخ بودند. در این سفر مرحوم سعیدی سیرجانی مشروحاً از آخرین روزهای حیات زنده یاد دشتی برای من صحبت کردند که من چند نکته از آن را بازگو می‌کنم.

در زندان آزار و شکنجه زیادی به شادروان علی دشتی وارد می‌کنند و حتی در زندان بر اثر شکنجه، لگن خاصره ایشان آسیب می‌بیند و به همین سبب او را از زندان به بیمارستان جم انتقال می‌دهند. سعیدی تعریف میکرد که به کمک‌آشنایان موفق شده بود در بیمارستان از زنده یاد دشتی عیادت کند. جالب توجه آنکه بارها دشتی از سعیدی تقاضای مواد سمی (سیانکالی، سیانور (می‌کند تا به زندگی خود خاتمه دهد.³⁰»

پیر سیاست و ادب، علی دشتی در بیمارستان جم تهران، در کمال رنجوری و درد، به سبب عوارض ناشی از شکنجه‌های زندان، زیر برق سرنیزه پاسداران جان سپرد.

محمد عاصمی صاحب امتیاز و سردبیر ماهنامه «کاوه» در ضمن مقاله کوتاهی، در اسفندماه ۱۳۶۰ در سوگ «مرگ استاد دشتی» گفته‌های جواد وهاب زاده و شرح «نخستین» ملاقات خود را با علی دشتی تأیید می‌کند و مینویسد:

«نخستین بار که او را دیدم به سال ۱۳۵۲ در هتل کونیگس هوف مونیخ بود، به همراه جواد وهاب زاده دوست هم سرنوشتم... اینک او در برابر من بود، قامتی کشیده و لاغر، ریشی که سفیدیش به سیاهیش جلوه می‌فروخت. چشمانی نافذ و چهره‌ای مهربان و بیانی گرم و آرام... پس از ساعتی که بر خاستیم، دفتر قطوری به من داد و گفت: من تا پس فردا اینجا هستم، ممنون می‌شوم اگر بتوانی این نوشته را بخوانی و بر گردانی... عنوان این نوشته «۲۳ سال» بود. نه پس فردا که فردا به دیدنش و این بار به زیارتش رفتم و دیگر من بودم که همه حرف بودم و او همه گوش... گفتم که در باره او چه اندیشه‌هایی داشتم و اینک با این نوشته چگونه دگرگون شدم و گفتم معمولاً در این سن و سال بسیاری از مردم آگاه و دانا نیز که روزگاری یکه تاز میدان جدال با او هام و خرافات بوده اند، از گفته‌ها و کرده‌ها اعراض می‌کنند و شما بر عکس به شجاعت و جسارت دوران جوانی پرده دری کرده اید و سرمشقی شده اید برای همه روشنگران زمان.

گفت: من از کودکی در کربلا و در خانواده‌ای بسیار متعصب با خشکها و نادانیها و فشارها بزرگ شده‌ام و دنیای منجمد قشریون را با همه وجودم لمس کرده‌ام و می‌دانم که تعصب چه بلائی است و وظیفه خود می‌دانم که آنچه در توان دارم با این بلا جنگم... چاپ کتاب ۲۳ سال در کاوه بصورت مقالات مسلسل آغاز شد و در مقابل نامه‌های فراوان تشویق و تقدیر و ستایش، چنانکه باید، باران دشنام و تهدید بر سر من باریدن گرفت و من هر دو را هم ناسزا و هم سزا را بجان پذیرفتم و چون قرار ما با دشتی پنهان نگهداشتن نام او بود تا امروز بر این قرار ایستاده‌ام... و امروز که این نویسنده بزرگ، محقق دانشمند، ادیب پژوهشگر شجاع در شرایطی بسیار ناگوار و در سکوتی بی‌نهایت

30 [مراجعه کنید به مصاحبه جواد وهاب زاده تحت نام «می‌بینی چه ملت حق شناس و فرهنگ دوستی داریم؟» در شماره ۳۷۷ هفته‌نامه «نیمروز» چاپ لندن و یا به فصل‌نامه «ره آورد»، شماره ۵۳، صفحه ۲۶۶ بهار ۱۳۷۹ زیر عنوان «یادی از زنده یاد علی دشتی، در واپسین روزهای زندگی.»

اندوهبار، به ابدیت پیوسته است، بر خود واجب می دانم که سیمای واقعی دشتی بزرگ را بنمایانم.³¹...

کتاب «۲۳ سال» با آرایشی جدید بفارسی در خارج از کشور چاپ شد. بدیهی ست که مأمورین رژیم اسلامی، گزارش انتشار مجدد و محبوبیت کتاب را به تهران داده اند.

ملا مصطفی طباطبائی از مزدوران جمهوری اسلامی در جلد اول کتاب خود می نویسد: «تنی چند از دوستان تهرانی [!] و شهرستانی [!] و حتی از خارج از کشور [!] با بیتابی از من خواستند تا به این کتاب پاسخی بدهم... ما نیز پروا نداریم که امثال کتاب ۲۳ سال از سوی مخالفان اسلام انتشار یابد... به شرطی مجاز است که دولت دادگر [منظورش حکومت اسلامی است] مراقب و بیدار مسلمین بر آن نظارت داشته باشد... پس ایراد ما به کتاب ۲۳ سال از این نظر است، نه از آنرو که چرا مخالفان قرآن سخن گفته اند و یا چیزی نوشته اند... ما نگرارش و نشر این کتاب را نوعی اقدام بر ضد اسلام می شمیریم... لذا هشدار می دهیم که مسلمین در برابر این شیوه های مخالف باید بیش از پیش احساس مسئولیت کنند.³²»

علی دشتی به تصدیق دشمنان و دوستانش نه «ضد اسلام» بود و نه «مخالف قرآن» و اصولاً هر آزاد اندیشی تصدیق می کند که مطالعه کتاب «۲۳ سال» تنها و فقط و شاید سبب دوری از خرافات و تعصبات گردد و نه چیز دیگری. اما ملا مصطفی طباطبائی «نشر این کتاب را نوعی اقدام بر ضد اسلام» می شمرد و در کمال صراحت و روشنی نویسندگان خارج از کشور را تهدید به مرگ می کند و می نویسد:

«مخصوصاً باید مایه هشیاری کسانی باشد که می شنویم در خارج از ایران به تقلید از ۲۳ سال، کتاب و رساله می نویسند... اینک می شنویم که دشمنان اسلام چنین کتاب رسوا و خائنانه ای را دستمایه قرار داده اند و بر مبنای آن در اروپا رساله ها می نگارند. چنانکه یکی از این رسائل جاهلانه را برخی از دوستان [مأموران رژیم] برای من فرستاده اند... لسان سعدی در کام و ذولفقار علی در نیام است.³³»

اشتهار و رواج کتاب فاخر و جلیل «۲۳ سال» که نه به مقدسات دیانت اسلام بی احترامی کرده و نه نویسندگان بزرگوار آن در پی تبلیغ عقاید ضد اسلامی برآمده است، باعث حیرت و خشم کسانی است که عوام الناس آنان را کاشف اسرار جهان پیدا و ناپیدا می دانند. زیرا اینان به خوبی می دانند که اگر پرده اوهام و خرافات دریده شود، آن مفتونی و شگفت زدگی که مایه حفظ قدرت آنهاست از میان خواهد رفت.

زنده یاد علی دشتی قامتی متوسط، پوست گندم گون و موی کمی داشت. خطوط چهره او خوب نمایان بود. چشمهایش پر تحرك و نافذ بودند، به طوری که مخاطبانش به ندرت در چشمان او خیره می شدند. «ژستهای قاطع دست که به سرعت حرکت می کرد و جنبه نطق انقلابی به این صحبت دوستانه می داد، شدت عصبانیت و حساسیت فوق العاده و صراحت لهجه زیاد از حد دشتی را آشکار می کرد.³⁴»

مردی را تصور کنید که در باره هر شاعری می نوشت، شاهکاری به وجود می آورد. اگر همه آن آثار

31 [محمد عاصمی، صاحب امتیاز و سردبیر مجله «کاوه» تا کنون در دو مطلب کوتاه در کاوه سال هیجدهم، شماره ۷۵، صفحه ۹۸، مورخ اول فروردین ۱۳۶۱ و همچنین کاوه شماره ۱۰۴/۱۳۸۳، صفحه ۳۳، اشارات خواندنی پیرامون «نخستین» ملاقات خود با دشتی بدست میدهد.]

32 [کتاب «خیانت در گزارش تاریخ» صفحه ۸ تا ۱۴.]

33 [خیانت در گزارش تاریخ] نقد بر کتاب ۲۳ سال (صفحه ۹ و ۱۰)

34 [بازیگران عصر طلائی، صفحه ۱۶۲.]

ارجمند و فراموش نشدنی که سالها منحنی های روح جوانان عاشق پیشه را نوازش می داد و پیران دلشکسته را آرامشی می بخشید، اگر «نقشی از حافظ»، «قلمرو سعدی»، سیری در دیوان عاشقانه ترین غزلیات ادب فارسی «شمس» را به کناری گذاریم، خواندنی ترین و درخشان ترین، بلکه فاخرترین و ماندنی ترین اثر او همین کتاب همایونی «۲۳ سال» است. هر فصل و قطعه آن نمونه ای از ایجاز و روشنی و نکته سنجی است «۲۳ سال» مانند تمامی آثار او از اطناب ملال انگیز دور و به همین سبب با رغبت و شوق تمام می توان آن را بارها مطالعه کرد.

به هر روی در جثه لاغر و ظریف او روحی بزرگ نهفته بود. هوشی تند و قریحه ای فیاض داشت. میهن دوست بود. اگر بزرگ ترین نویسنده معاصر ایران نباشد، بدون تردید یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر ایران است. آثارش لبریز از عاطفه و کوششی است برای نشر تفاهم و تساهل و عشق و محبت در جامعه ایرانی.

علی دشتی در این کتاب، با همتی بزرگ و بینشی ژرف به شکافتن عادات و عقاید اعراب صدر اسلام پرداخته و انگیزه و فلسفه بازگشت به صدر اسلام را با ارائه نمونه هائی تاریخی از آن دوران و نیز علل قدرت یافتن اسلام و چگونگی پذیرفتن «دین حنیف اسلام» را شرح داده است. بی گمان تفکرات و اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی³⁵ و احمد کسروی³⁶ و دیگر اندیشمندان و منتقدین دو قرن اخیر ایران در تألیف کتاب «۲۳ سال» تأثیر گذاشته است، اما هیچکدام از نامبردگان با این ظرافت ادیبانه و با این روش فاضلانه و صمیمانه کتاب خود را ننوشته اند.

رأی صاحب نظران پیرامون علی دشتی و آثارش

سعیدی سیرجانی، شاهد آخرین روزهای زندگی دشتی، «در آستین مرقع» با نثری زیبا و در عین حال با رندی و کنایه، خاطرات تلخ خود را از سرنوشت علی دشتی و روزهای گرفتاری و تنهایی چنین می نگارد:

«دو سفر اجباری اخیر [کنایه ای به دستگیری و زندانی شدن علی دشتی است]، پیر مرد را خسته و فرسوده کرده بود. از سفر اول که باز آمد حکیمانه صبر و سکوت پیشه کرد و از جوانی که نا دانسته و شاید هم شناخته و دانسته سیلی بر صورت استخوانیش نواخته بود شکایتی نداشت. شکوه اش از توهین نابجائی بود که به او و پسرخوانده اش روا داشته بودند. اما سفر دوم مرد را به کلی در هم شکسته بود. حقیقت را بخواهید به عنوان جسد بی جانی بازش آورده بودند که به خاکش بسپاریم. برادران میر و به تعبیر خودش دو فرشته نازنین پرستاریش کردند و به جبران شکستگی ها پرداختند. دریغا که برای شکست روح مرهمی نساخته اند. پیرمرد از سفر دوم شکایتها داشت که: معنی بهشت و دوزخ را تازه فهمیدم، در مسافرت دوم پی بردم که سفر اولم در باغ بهشت بوده است...مرد از خُلق و خوی رفقا آگاه بود و از سرنوشت خویش بیمناک. از قدرت رفیقان با خبر بود و از کینه جوئی و قساوتشان هم گفتم

35 [بی تردید علی دشتی آثار میرزا آقاخان کرمانی را مطالعه کرده بود. زیرا در نامه ای به محمد رضا شاه، به نام و افکار ضد تازی میرزا آقاخان کرمانی اشاره و استناد میکند. مراجعه کنید به کتاب «دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران» صفحه ۲۷۴]

36 [در سطور قبل نشان دادم که علی دشتی با احمد کسروی آشنایی داشت و کسروی در شفق سرخ مقالاتی نوشته بود و از مباحثات مجلس که قبلاً نقل شد چنین معلوم میشود که دشتی آثار احمد کسروی را می شناخت. دشتی در نامه ای که به تاریخ ۱۳۵۰ به شاه نوشته است نگرانی خود را از آشوبی که در آن زمان متوجه زبان فارسی شده بود ابراز داشته و نفی لغات عربی را از زبان فارسی کاری بس ناشایست می شمرد. در همین نامه دشتی می نویسد: «در دسته معدودی نفرتی از فتح عرب پدید شده است. شاید نخستین کسی که با تعصب، این موضوع را به میان آورد، مرحوم میرزا آقاخان کرمانی است که غلبه اعراب را سر انحطاط قوم ایرانی گفته است.» میرزا آقاخان کرمانی در آثاری چون «آئینه سکندری»، «صد خطابه» و «سه مکتوب» چنین نظریاتی را بیان کرده است. مراجعه کنید به «دشتی، در تاریخ و ادب معاصر ایران» ص ۲۷۴]

مرد عاشق زندگی و زیبایی و حقیقت بود و بازی زمانه را بنگر که در هر سه مورد چه به روز و روزگارش آوردند. مردی که به زیستن عشق می ورزید، بر اثر دو سفر ناخواسته سالیان اخیر، چنان از جان و جهان بیزار شده بود که به انتظار مرگی ناگهانی دقیقه شماری می کرد. يك ماهی پیش از مرگش روزی که خلوتی دست داده بود - با مقدمه چینی مفصلی در مورد آشنائی کوتاه مدت و پر کیفیتمان و اینکه اهل تعقل و منطق پنداشته - از من خواهشی کرد که مو بر تنم راست شد و عرق سردی پیشانیم را پوشاند. مرد، از من کیسول سیانور خواسته بود. سکوتی کردم و قولی دادم، بی آنکه عواقب این تعهد را سنجیده باشم. آنهم چه عواقب جانکاهی که در طول يك ماه، ده سال پیرم کرد. اگر در عمر خویش گرفتار جدال درونی تعقل و عاطفه شده باشید، به عظمت رنج من آگاهی و نیازی به باز گفتن نیست... از آن پس مطالبه های مکرر او بود و وعده های امروز و فردای من... به خلاف سابق می کوشیدم کمتر به دیدنش بروم و هر بار انبان فریب و دروغی پیش چشمان هوشیار و دقیقه یابش خالی کنم و با وعده فردائی از چنگ اصرارش خلاص شوم و روزی که تك و تنها کنار سنگ غسل خانه ایستاده و شاهد شستشوی پیکر نحیفش بودم، روح او را دیدم که بالای پیکر بی جانش می چرخد و با همان حرکت معهود دست، می گوید: نازنین من... دیدی چطور قالت گذاشتم و رفتم؟.. چه تلخ و دردناک است بازیهای مسخره سرنوشت... سرانجام او را [در خواب] دیدم که از تحت خوابش فرو می آید، عینکش را از میز کنار دستش بر می دارد و بر چشم می گذارد... دم پای هایش را می پوشد و به طرف صندلی من می آید. انگشتان ظریفش را لای موهای سرم فرو می کند و با خنده شیرین معنی داری می پرسد: توی چه فکری بودی؟ نکند باز هم داشتی به گذشته پر افتخار ما فکر می کردی، می بینی چه ملت حق شناس و فرهنگ دوستی داریم، می بینی³⁷...

به تصدیق استاد جلال الدین همایی علی دشتی یکی از مفاخر ادبی و «پدر نثر تازه فارسی» ایران زمین بشمار می رود. استادان و ادب شناسانی چون دکتر لطفعلی صورتگر، بدیع الزمان فروزانفر، دکتر مهدی محقق، استاد امیری فیروزکوهی، انجوی شیرازی، دکتر رحمت مصطفوی، دکتر رعدی آذرخشی، دکتر پروین گنابادی، رهبری معیری، حبیب یغمایی، سعیدی سیرجانی، دکتر احسان یارشاطر، دکتر جلال متینی و شجاع الدین شفا و بیشمار اندیشمندان دیگر که همگی از ناموران و عالمان در اسلام، تاریخ و ادب ایران به شمار میروند، زنده یاد علی دشتی را یکی از مبرزترین نویسندگان عصر کنونی ایران می شناسند و هنر نویسندگی او را به نثر و نظم ستوده اند.

استاد بدیع الزمان فروزانفر عالم در اسلام و ادبیات و عرفان، با خواندن کتاب «دمی با خیام» در وصف دشتی می سراید:

ای آن که سخن ز کلک تو یافت نظام
آزاده به گوهری و مردی به تمام
با لطف تو این جهان ز آثار تو مست
خواهم که بسر برم «دمی با خیام»

ایرج میرزا در آغاز مثنوی معروف «زهره و منوچهر» در وصف دشتی می سراید:
گاه قلم در کف «دشی» دهم
بر قلمش روی بهشتی دهم.

میرزاده عشقی خالق «انقلاب ادبی» ایران در «سه تابلو ایده آل» در صدر آن که ترکیب بندی مسط است، علی دشتی را «عزیز عشقی» خطاب کرده و می سراید:
عزیز عشقی «دشتی» تو خوب حال مرا
شناختی و از آن خوبتر خیال مرا

[سعیدی سیرجانی، «در آستین مرقع»، تهران، چاپ اول، شهریور ۱۳۶۳ صفحه ۳۴۷ تا ۳۵۰]

تو بهتر از خود من دانی ایده آل مرا
 تمام مایه بدبختی و ملال مرا
 که من ز مردم این مملکت نیم خوشبین
 من ایده آل خود آیدر به آسمان گفتم
 یک ایده آل نك از قول دیگران گفتم
 هر آنچه را که بخواید دل «تو» آن گفتم
 که ایده آل یکی مرد مرزبان گفتم
 خدا نصیب کند ایده آل آن مسکین

من دینی دارم که باید ادا کنم

دکتر غلامحسین صدیقی، استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران و از شخصیت های علمی، سیاسی و اجتماعی ایران در کمال صمیمیت و بدون هیچ شائبه ای پس از مرگ علی دشتی در سال ۱۳۶۰ نزد پسر خواهر دشتی، دکتر مهدی ماحوزی اعترافی را بیان میکند که مقام سیاسی و هم مقام ادبی دشتی را نمایان می نماید. او می گوید:

«من با دشتی سنخیتی نداشتم و اختلاف مشرب موجب شده بود که هر گز در مسائل سیاسی و اجتماعی با ایشان تفاهم نداشته باشم... دشتی را که من در جوانی از خلال روزنامه «شفق سرخ» و دوران مبارزه او با مفاسد اجتماعی می شناختم، دیگر آن دشتی نبود. رابطه دکتر صدیقی با دشتی به سبب اختلاف نظر در مسائل سیاسی بکلی قطع شده بود [بدین جهت هرگز به مطالعه آثار ادبی وی نپرداختم و در تصورات منفی خود تجدید نظری نکردم. پس از ملاقات با شاه هم زمان با جنبش مردم علیه دستگاه سلطنت و ارائه پیشنهادهایی دائر بر واگذاری قدرت به جامعه، شنیدم شاه، دشتی را خواسته و نظر او را در باره پیشنهادهای من جویا شده و دشتی ضمن تأیید آن پیشنهاد و ابراز لطف بیکران به بنده، بر محدود شدن قدرت شاه تأکید کرده و بر حسب نقل انجوی شیرازی و نیز یکی از نزدیکان شاه، [دشتی [صریحاً] به شاه [گفته است: حالا که این پیشنهاد را نمی پذیرید، آخرین عرایض را تقدیم می کنم و مرخص میشوم]: پادشاه اسپانی پیش از فرار نزد مادر خود آمده، ضمن اشك ریختن، اجازه فرار می خواست. مادر جمله ای بر زبان می راند که عبرتی است برای تاریخ و می گوید: آری فرزندم، گریه کن چون زنان بر مملکتی که چون مردان نتوانستی از آن دفاع کنی» این دلیری و شجاعت و نکته پردازی دشتی، مرا در ادای این دین راسختر کرد و موجب شد به مطالعه کتابهای ادبی او روی آورم.

پس از انقلاب، این فرصت دست داد. اینک اعتراف می کنم که خدمت صادقانه او به فرهنگ و ادب ایران فصلی درخشان در این زمینه گشوده است و تاریخ هرگز این خدمت بی دریغ را از یاد نخواهد برد³⁸...»

ابراهیم خواجه نوری، علی دشتی نویسنده کتاب «۲۳ سال» را یکی از «بازیگران عصر طلائی» ایران می داند.³⁹ خاور شناس چک مادام ورا کوبیچ کوا Vera Kubickova دشتی را به دلیل سبك و عقاید

38 - [مراجعه کنید به کتاب «دشتی، در تاریخ و ادب معاصر ایران» صفحه ۲۵۴ تا ۲۵۶ در این کتاب آرا و عقاید مشاهیر ایران در پیرامون دشتی آمده است و یکی از منابع ارزشمند و قابل اعتبار برای شناخت علی دشتی است]

39 - [کتاب «بازیگران عصر طلائی» {داور، تیمورتاش، آیرم، امیرطهماسبی، دشتی، مدرس} تألیف ابراهیم خواجه نوری صفحه ۱۶۰ تا ۲۰۴].

نوینش در شمار اولین نویسندگان نثر نوین ایران نام می برد.⁴⁰ پیتر ایوری Peter Avery انگلیسی، دشتی را یک نویسنده مبرز اجتماعی که به مردم علاقمند است، می شناسد.⁴¹ دکتر محمد استعلامی معتقد است که آثار دشتی «نیازمند پژوهش و بررسی» بیشتری است⁴² و همه کسانی که کمی دانش و انصاف داشته باشند وی را از پیشنهادان قصه نویسی و ادب نسل نخستین تاریخ معاصر ایران می شناسند.

ترجمه آثار دشتی به زبانهای بیگانه

کتاب «۲۳ سال» اثر علی دشتی تنها میان ما ایرانیان پرآوازه و پرخواننده نیست. زیرا این کتاب بزبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه و بارها بچاپ رسیده است. پرفسور بگلی F.R.C. Bagley ایرانشناس و اسلام شناس معروف انگلیسی، کتاب «۲۳ سال» را ترجمه و در سال ۱۹۸۵ توسط انتشارات جورج آلن در لندن منتشر کرده است.⁴³ همین ترجمه در سال ۱۹۹۴ توسط انتشارات مزدا در آمریکا دو باره انتشار یافته است. پرفسور بگلی «نصیحت الملوك» غزالی را هم به انگلیسی ترجمه کرده است. بهر روی مترجم دانشمند و دلیر ۲۳ سال به انگلیسی در «یادداشتی در باره نویسنده» در صفحه IX، کتاب ۲۳ سال را تألیف علی دشتی دانسته و مینویسد:

«کتاب بیست و سه سال نوشته نویسنده ایرانی علی دشتی، اثریست ارزشمند، زیرا در باره ارزشها و مسائلی بحث میکند که اسلام را در برابر مسلمانان مدرن می گشاید» پرفسور بگلی سپس به شرایط سیاسی پیش از انقلاب اسلامی پرداخته و دلیل چاپ کتاب را در بیروت و بدون نام نویسنده آن علی دشتی، در صفحه XIII چنین توضیح میدهد:

«انتشار نقد عقاید مذهبی مردم و یا دگمهای مذهبی در سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ در ایران مجاز نبود. بنا بر این علی دشتی مجبور شد بیست و سه سال را که برجسته ترین اثر وی در این زمینه است، در خارج کشور، در بیروت، و بدون نام نویسنده به چاپ رساند» پرفسور بگلی در بخش دیگری زیر عنوان «یادداشتی بر ترجمه» در باره چگونگی آشنایی خود با علی دشتی و چگونگی اقدام خود به ترجمه کتاب، چنین مینویسد:

«در بهار ۱۹۷۵ هنگامی که در تهران بودم، یک دوست مشترک مرا به علی دشتی معرفی کرد. رفتار برازنده، فروتنی دلنشین در سنن جا افتادگی، تیز هوشی و زیرکی وی را در گفتگویمان به خوبی به خاطر دارم. اینگونه به نظر میرسید که دشتی سالهای طولانی زندگی پربار و سودمندی را پشت سر نهاده است. او یک نسخه از ۲۳ سال را به من هدیه نمود و خواهش کرد که آن را ترجمه کنم ولی نه در باره او سخنی بگویم و نه آن ترجمه را پیش از مرگش منتشر نمایم. او این خواهش خود را در سپتامبر ۱۹۷۷ هنگامی که یک بار دیگر او را در تهران ملاقات کردم و نیز در سفر کوتاهی که در ژوئن ۱۹۷۸ به لندن و پاریس داشت توسط تلفن و نامه تکرار کرد. تماس من با علی دشتی پس از انقلاب قطع شد ولی بر سر قول خود در برآوردن خواهش وی ایستادم.» ترجمه انگلیسی کتاب «۲۳ سال» چهار سال پس از مرگ زنده یاد علی دشتی که در ۲۶ دیماه ۱۳۶۰ روی داد، منتشر شد.

40 [کتاب «ادبیات نوین ایران» ترجمه و تألیف یعقوب آژند. انتشارات امیر کبیر صفحه ۹۳ و ۹۴.]

41 [همان کتاب صفحه ۱۳۳، ۱۳۴ و ۱۴۱.]

42 [کتاب «بررسی ادبیات امروز ایران» تألیف دکتر محمد استعلامی صفحه ۱۲۷.]

43 - [23 years. A Study of the Prophetic Career of Mohammad. by Ali Dashti. Translated from the Persian by F.R.C. Bagley. George Allen & Unwin. London. ISBN 1-56859-029-6]

کتاب «دمی با خیام» توسط ایران دوست الول ساتن⁴⁴ به انگلیسی بسیار زیبایی ترجمه و مورد توجه محافل ادبی قرار گرفت و به چاپ پنجم رسید که در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا تدریس میشود. کتاب «۲۳ سال» نیز توسط نگارنده این سطور به آلمانی ترجمه و به چاپ دوم رسیده.⁴⁵ و برخی از آثار زنده یاد علی دشتی به زبان عربی نیز ترجمه و به چاپهای متعدد رسیده اند.

خود شیفتگی جنجال برانگیز!

سرنوشت کتاب «۲۳ سال» آنچنانکه شرحش را در سطور گذشته آوردم بدون نام نویسنده آن، علی دشتی و بدون نام ناشر در بیروت بچاپ رسید و پس از آن برای روانشاد علی دشتی به تهران فرستاده شد. دشتی کتاب را به دوستان و آشنایان خود هدیه میداد و طبیعتاً در دسترس علاقمندان اینگونه آثار نبود. تا حادثه نکبت بار انقلاب اسلامی، این کتاب اشتهاری نداشت و تنها عده ای از نزدیکترین دوستان و آشنایان علی دشتی از وجود چنین کتابی بقلم علی دشتی آگاهی داشتند.

پس از تأسیس «حکومت الله» و بقدرت رسیدن روحانیون شیعه در ایران عده ای و همچنین روانشاد علی دشتی به اتهام نوشتن کتاب «۲۳ سال» دستگیر و روانه شکنجه گاههای جمهوری اسلامی شدند. دستگیر شدگان همگی انتساب کتاب «۲۳ سال» را بخود تکذیب کردند که در روزنامه های ایران منتشر شد. اما تنها کسی که انتساب کتاب را بخود تکذیب نکرد، علی دشتی بود. بی تردید در صورت بازجوییهای و اوک از علی دشتی، پیرامون کتاب «۲۳ سال» مطالبی بقلم و از زبان علی دشتی پیرامون چگونگی تألیف «۲۳ سال» موجود است و می باید هنوز در آن وزارتخانه اسلامی نگاهداری بشود و جای هیچ شک و تردیدی نیست که وی از کتاب خود دفاع و انتساب آن را بخود پذیرفته است. بازجوییهای و اوک از زنده یاد علی دشتی و دیگران، یکی از مهمترین اسناد مهم تاریخ معاصر ایران است. که من امیدوارم روزی همه این اسناد و مدارک منتشر شود تا بین خادم و خائن فرقی گذاریم... زنده یاد علی دشتی پس از مدتی در اثر شکنجه های زندان به بیمارستان انتقال داده شد و بالاخره جان بر سر نوشتن این کتاب گذاشت.

کتاب «۲۳ سال» در اوایل انقلاب به اشکال مختلف، پنهانی چاپ و جلوی دانشگاه تهران بمعرض فروش گذاشته شد. بطوری که انتشار و اشتهار کتاب سبب گلایه آیت الله زنجانی شد و در نامه ای سرگشاده از محبوبیت کتاب میان مخالفان جمهوری اسلامی یاد کرد. نگارنده این سطور خود از طریق همین نامه سرگشاده در خارج کشور پی به وجود چنین کتابی برد و بعدها نسخه چاپ بیروت را بدست آورد. پس از فوت علی دشتی کسانی در ایران و هم چنین خارج کشور به لطایف الحیل کتاب «۲۳ سال» را بخود نسبت میدادند و از این راه برای خود کسب آبرو میکردند....

بهمین سبب در سال ۱۳۶۴ ویراستار، کتاب گرانمایه «۲۳ سال» چاپ بیروت را برای اولین بار با نام «علی دشتی» بدون مقدمه، در خارج کشور منتشر کرد. در سال ۱۳۶۷ همین کتاب با مقدمه ای کوتاه از نگارنده و با قید این مطلب که کتاب «اثر: علی دشتی» است منتشر کرد. آنگاه کتاب «۲۳ سال» در سال ۱۳۷۳ با حروفچینی کمپیوتری از روی متن منتشره در بیروت، بدون هیچ تغییری و ویرایش و آرایشی جدید و مقدمه ای مفصل تر چاپ و منتشر کرد و بعدها همین کتاب جدید، دست مایه ناشران و چاپخانه های سودجو در آلمان و آمریکا گردید و از روی آن، در کمال ابلهگی، تقلید و کپی کردند و بدون اطلاع و ویراستار کتاب، بچاپ غیر قانونی و پنهانی آن پرداختند. ویرایش و آرایش کتاب با آنکه با مرارت و رنج همراه بود، برای ویراستار کتاب سود مادی نداشت و تا کنون هیچ ناشری چه آنها که با

44 - [L.P. Elewell Sutton, In Search of Omar Khayyam]

45 - [23 JAHRE, Die Karriere des Propheten Muhammad, Alibri Verlag, Aschafenburg, Übersetz, überarbeitet und herausgegeben von Bahram Choubine und Judith West, ISBN 3-932710-80-0]

اجازه ویراستار، کتاب را چاپ و انتشار داده اند و چه آنها که پنهانی و بدون اطلاع ویراستار، کتاب «۲۳ سال» ویرایش من را غیر قانونی منتشر کرده اند، دیناری برای ویرایش و حروفچینی جدید، به ویراستار این کتاب نپرداخته اند. زیرا هدف نگارنده این سطور خدمت به آگاهی ملی بود و این تنها خدمتی بود که میتوانستم برای هم میهنانم انجام دهم...

در خارج کشور بارها کسانی پیدا شدند که از روی کینه توزی، تألیف کتاب را به اقلیتهای مذهبی، و حتا به بهائیان نسبت دادند و ظاهراً بعید میدانستند که چنین کتابی از جانب یکی از شیعیان و درس خواندگان نجف و کربلا برشته تحریر آمده باشد. تا اینکه در هفته نامه نیمروز چاپ لندن مقاله ای منتشر شد که نویسنده آن بدون آگاهی از زندگی و آثار زنده یاد علی دشتی، و در کمال بی پروایی، مدعی شد که: «کتاب ۲۳ سال که نام اصلی اش الرسالة المحمدیه است، از آن شاعر و نویسنده ای به نام معروف رصافی عراقی است و علی دشتی مترجم آن است... در سوئد و در شهر اوپسالا، با یک وزیر عراقی پناهنده) سپهبد نظامی (آشنا شدم. این وزیر پست وزارت کشاورزی را در زمان ریاست احمد حسن البکر داشته است. آشنائی ما در بخش سه مه تیک انستیتیوت زبان هابود. در آن هنگام، استاد بخش، روی کارهای ابن العربی کار میکرد... گفتگو در زمینه های دینی اسلام و پانته نیزم زیاد داشتیم. در گفتگوی با) ع. ک. ف. (، وزیر عراقی در این زمینه ها، روزی او از من پرسید که تو جزوه ی الرسالة المحمدیه) مأموریت محمدی (معروف رصافی را خوانده ای؟ گفتیم نه. او گفت: خیلی از این حرف ها آنجا هست و من به منابع آن نگاه کردم، دیدم درست است. جزوه را از او خواستم که ببینم و او روز بعد آن را آورد و به من نشان داد. خواستم فتوکی کنم، با همه ی همکاری و ارتباط رفت و آمد، ترسید و نپذیرفت. اما من کتاب را در همان روز تند خواندم و در آخر وقت آن را به او پس دادم⁴⁶» نویسنده این مقاله در همین نوشته دو باره با پا فشاری تکرار میکند که «کتاب ۲۳ سال کپی الرسالة المحمدیه است» و کتاب ۲۳ سال «ترجمه علی دشتی است و نه نوشته ایشان.» پیرامون «معروف رصافی شاعر عراقی»، نویسنده مقاله مندرج در نیمروز شماره ۷۶۱، ادعا میکند که «او [معروف رصافی] شاعر و نویسنده ای تند مزاج و چپ گرا بوده است. تحصیلات خود را در اسلامبول انجام داده، سپس به عراق باز می گردد و نیز نوشته اند که او فراماسونر و با یهودیان دوست بود.⁴⁷»

نگارنده این سطور پیرامون زندگی، عقاید و آثار «معروف رصافی» شاعر عراقی کنجکاو شد و با

46 [-انتشار این مقاله در یکی از پرتیراژترین هفته نامه های خارج کشور سبب گفتگوهای فراوانی گردید و باعث شد که محمد عاصمی سردبیر فصل نامه «کاوه» شرح مختصری پیرامون نویسنده مقاله و همچنین مقاله مندرج در نیمروز بنویسد که در هفته نامه نیمروز شماره ۷۶۲ آمده است. نوشته محمد عاصمی نه تنها سوء تفاهمات را برطرف نکرد بلکه بر آن دامن زد. در حالی که خود او در کاوه شماره ۱۰۰ مصاحبه ای را از دکتر علی نقی منزوی بچاپ رسانده بود، که انتساب کتاب ۲۳ سال را در کمال روشنی به زنده یاد علی دشتی میدهد. لذا در شماره ۷۶۳ هفته نامه نیمروز مقاله مشروحی بقلم دانشمند بزرگوار جناب شجاع الدین شفاء بچاپ رسید که جواب همه آن ابهامات داده شده بود. اما مدعی آن اتهامات پریشان گوئیهای خود را در طی مقاله دیگری در هفته نامه نیمروز شماره ۷۶۶ تکرار کرد. حتا مدعی شد که دکتر علی نقی منزوی از این جریان آگاهی دارد و در شماره ۸۶۷ هفته نامه نیمروز دو باره دو مطلب کوتاه منتشر شد و آنگاه بخشی از مقدمه مفصل نگارنده این سطور در دو شماره های ۷۷۰ و ۷۷۱ هفته نامه نیمروز منتشر شد. هفته نامه نیمروز در شماره ۷۷۳، مصاحبه ای با جواد وهاب زاده دوست بسیار صمیمی و نزدیک زنده یاد علی دشتی منتشر کرد و بالاخره از نگارنده این سطور که کتاب را سالها پیش ویرایش و به زبان آلمانی ترجمه کرده و با نام علی دشتی انتشار داده بود خواسته شد که نظر خود را پیرامون آن اتهامات کذب بیان نماید. من به این خواسته علاقمندان کتاب ۳۲ سال، بر خلاف میل قلبی خود جوابی به اجمال دادم و ستایش اسلام شناسان و دانشمندان بزرگ ایران را از آثار زنده یاد علی دشتی بازگو کردم و دلایل اینکه کتاب اثر علی دشتی است را بیان نمودم. اما آن شخص محترم به پریشان گوئیهای خود در فصل نامه «کاوه» شماره ۱۰۵ ادامه داد. وی بخوانندگان متوالیاً مژده داد که عنقریب جزوه معروف رصافی را بچنگ می آورد و چنین و چنان میکند که تا کنون خبری از ایشان به مشتاقان آثار زنده یاد علی دشتی نرسیده است...]

47 [-هفته نامه «نیمروز» چاپ لندن، شماره ۷۶۱) سال پانزدهم (جمعه ۳۰ آبان ماه ۱۳۸۲]

ایرانیانی که در عراق تحصیل کرده و با نویسندگان عراقی آشنائی داشتند تماس گرفت و بالاخره وسیله دوستی محترم به دو اثر معروف رصافی دست یافت.⁴⁸

«معروف رصافی» بر خلاف ادعای آن نویسنده، نه «جزوه ای بنام الرسالة المحمدیه» نوشته و نه در اسلامبول تحصیل کرده و نه «فراماسونر و با یهودیان دوست» بوده است. پس این «معروف رصافی» کیست؟

«معروف عبدالغنی رصافی، در حدود سال ۱۸۷۵ میلادی از پدری کرد بنام عبدالغنی و مادری قراغولی بنام فاطمه در محله قراغول بغداد در خانه جد مادری خود بنام جاسم متولد شد. در سه سالگی مادرش او را به مکتب خانه فرستاد تا خواندن و نوشتن فرا گیرد. او از مکتب خانه ای به مکتب خانه ای دیگر منتقل شد تا اینکه به بالاترین آنها رسید که در آن درسهائی بمراتب مهمتر و بالاتر از سایر مکتب خانه ها تدریس میشد و امتیاز خاص آن این بود که فارغ التحصیل این مکتب خانه اجازه داشت که در مدرسه نظامی رشديه در بغداد ثبت نام کند.

پس از دو سال تحصیل در این مکتب خانه وارد مدرسه نظامی رشديه گرديد و در سال سوم مدرسه را ترك گفت و به تحصیل در مدارس علوم دینی روی آورد و به تحصیل ادبی و نحوی مبادرت ورزید و مدت ۱۲ سال به تلمذ و تحصیل در نزد شیخ محمود شکری آللوسی مشغول شد و از او علوم و ادبیات زبان عربی و از دیگر استادانش فقه، منطق و امثالهم را فراگرفت.

پس از آن به شغل معلمی در یکی از مدارس ابتدائی در دهستان راشديه منصوب گرديد. يك سال بعد با سمت معلمی به یکی از دبستانهای بغداد فرستاده شد و از آنجا به عنوان دبیر ادبیات و زبان عربی به یکی از دبیرستانهای بغداد گماشته شد.

پس از اعلام قانون اساسی دولت عثمانی، صاحب امتیاز روزنامه ترکی «اقدام» در استانبول که قصد داشت روزنامه خود را به زبان عربی نیز منتشر سازد از او دعوت بعمل آورد که به استانبول بیاید تا با او در این باره مذاکراتی انجام دهد. ولی بعلت انصراف صاحب امتیاز این روزنامه از قصد خود، مسافرت او به استانبول بی نتیجه ماند و به بغداد بازگشت. پس از آن از او دعوت بعمل آمد تا در مدرسه سلطنتی (شاهانی) (به تدریس زبان عربی بپردازد و با مجله «ارشاد» همکاری کند در همین زمان به سمت نماینده استان «منتفق» در مجلس مبعوثان عثمانی انتخاب گرديد.

سپس عهده دار وظیفه تدریس نطق و خطابه در مدرسه واعظان که از طرف وزارت اوقاف تأسیس شده بود گرديد و همه موضوعاتی را که در طول مدت استادی خود در این مدرسه تدریس کرده بود در کتابی بنام «نفع الطیب فی الخطابه و الخطیب» جمع آوری نمود. وی تا خاتمه جنگ جهانی اول در استانبول ماند و آنگاه عازم بازگشت به عراق شد، اما از آنجائیکه در آن دوران مسافرتها طولانی خالی از مخاطرات گوناگون نبود، ناچار شد تا در دمشق برای مدت ۷ ماه بماند. از دمشق رهسپار بیت المقدس گرديد تا در مدرسه عالی تربیت معلم به تدریس علوم و ادبیات عرب مشغول گردد.

در سال ۱۹۲۱ حکومت عراق او را به پست معاون رئیس «کمیته تألیف و ترجمه در وزارت معارف» فرا خواند. در این سمت بمدت یکسال و نیم مشغول بکار بود و سپس عازم استانبول برای دیدار همسرش که در آنجا مانده بود شد. پس از گذشت چند ماه به بغداد بازگشت و روزنامه سیاسی «الامل» را براه انداخت ولی شرایط سیاسی آن زمان تنها اجازه انتشار ۶۸ شماره آنرا به وی داد و روزنامه

48 [آقای مصباح سلماسی دوست اندیشمند و هم میهنی که در عراق متولد و در بغداد تحصیل کرده اند در تهیه این دو کتاب و ترجمه زندگانی معروف رصافی من را یاری داده اند که برای همیشه سپاسگزار همت و بزرگواری ایشان هستم]

تعطیل گردید.

در اواخر سال ۱۹۲۴ میلادی بسمت بازرس ادبیات عرب تعیین گردید و آنگاه جهت تدریس ادبیات عرب به مدرسه عالی تربیت معلم منتقل شد و در آنجا تمامی دروسی را که تدریس کرده بود در دو کتاب «دروس فی آداب اللغة العربیة» و «الادب الرفیع فی میزان الشعر» تألیف کرد. در سال ۱۹۲۸ استعفا داد و به نمایندگی مردم عراق در مجلس مبعوثان عثمانی برای پنج دوره انتخاب شد. در سال ۱۹۳۳ پس از اینکه احساس کرد که حقوق بازنشستگی او کفاف زندگی روزانه او را نمی دهد از بغداد به شهر فلوجه مهاجرت کرد، اما در سال ۱۹۴۱ با وقوع انقلاب رشید عالی گیلانی و ورود نیروهای انگلیس به عراق بار دیگر به بغداد مراجعت نمود و در منطقه اعظمیه سکونت گزید و همانجا نیز در صبح روز جمعه ۱۶ مارس ۱۹۴۵ وفات یافت.⁴⁹

نوشتم که معروف رصافی شاعر عراقی جزوه ای بنام «الرسالة المحمدیه» آنچنانکه ادعا میشد ندارد. اما وی پس از بازنشستگی و گوشه گیری در شهرک فلوجه کتاب قطوری با ۷۶۶ صفحه بنام «الشخصیة المحمدیة أو حل اللغز المقدس» شخصیت محمد یا حل آن راز مقدس (نوشته که احتمالاً بسال ۱۹۳۳ به پایان رسیده است. بی تردید نمی توان یک کتاب ۷۶۶ صفحه ای را در یک روز «تند خواند» و به صاحبش پس داد. این کتاب از روی نسخه خطی دانشگاه هاروارد انتشار یافته و معروف رصافی از این نسخه با خبر بوده و در نامه ای مینویسد: «بر این نسخه کتابم» شخصیت محمد (اطلاع یافتم، آنرا صحیح، کامل و عاری از هرگونه غلط در نسخه برداری یافتم و از اینرو استفاده و نقل از آنرا مجاز اعلام میکنم.»

کتاب «شخصیت محمد» معروف رصافی بمانند همه زندگینامه های که سنیان پیرامون محمد رسول الله نوشته اند منابع عربی دارد و شباهت نزدیکی به آنان. معروف رصافی سنی مذهب بود و در کتابش صفحات ۳۸ تا ۴۲ عقاید شیعه مذهبان بویژه شیعیان دوازده امامی را انتقاد میکند. مثلاً در مورد تهمت زنا به عایشه نظر سنیان را تأیید میکند و استدلال او بر مبنای خبریست که از ابن حارثه و عمر نقل شده است و آنان تهمت زنا را به عایشه رد میکنند. در حالیکه زنده یاد علی دشتی نظر علی بن ابی طالب را تأیید میکند. در کتاب رصافی هیچ گفتگویی از حقوق زن در اسلام نمی شود و تنها پیرامون زنان رسول الله گفتگو رفته است در حالیکه در ۲۳ سال علی دشتی مشروحاً از حقوق زن در اسلام گفتگو رفته است. در کتاب رصافی گفتگو از تاریخ ایران نمی شود. اما در ۲۳ سال مشروحاً از تاریخ ایران قبل و بعد از یورش تازیان آمده است. در قضیه «امی» بودن رسول الله رصافی معتقد است که رسول الله با سواد بود. در حالیکه علی دشتی در ۲۳ سال تأکید بر بی سوادی رسول الله دارد. کتاب «شخصیت محمد» معروف رصافی تنها و فقط منابع عربی دارد. در حالیکه کتاب «۲۳ سال» زنده یاد علی دشتی از اسلام شناسان و دانشمندان غربی نقل قول کرده است. منابع کتاب ۲۳ سال بسیار غنی تر از منابع کتاب رصافی است. دشتی جا بجا به تفسیر جلالین و جعبری استناد میکند و رصافی بکلی اشاره ای به آنان نکرده است. در زمینه حج استدلال علی دشتی و معروف رصافی کاملاً متفاوت است.

در کتاب «شخصیت محمد» و «دیوان الرصافی» اشاره ای به لنین، سوسیالیسم، ماتریالیسم و کمونیسم نشده است و اصولاً رصافی «چپ تند مزاج» که هیچ، بلکه بسیار هم مذهبی است. در جلد اول دیوانش در قصاید متعددی که از حوصله این کتاب خارج است اعتقاد خود را به خداوند و آخرت بیان میکند.

در جلد دوم دیوانش قصیده ای بمناسبت تولد رسول الله می سراید. رصافی به آنان که در زمان حیاتش

49 [نقل از صفحات ۳ و ۴ «دیوان الرصافی» ۵ جلد، چاپ اول، در بیروت به سال ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰. خلاصه ای از همین شرح حال در کتاب «الشخصیة المحمدیة أو حل اللغز المقدس» منشورات الجمل، چاپ نخست، شهر کلن آلمان ۲۰۰۲، دیده میشود. در سال ۱۹۱۱ نخستین دیوان شعر او در بیروت منتشر گردید. وی زبان ترکی را بخوبی میدانست و آثاری از همین زبان به عربی ترجمه کرده که از آن جمله رمان «الرویا» از نامق پاشا که در سال ۱۹۰۹ منتشر شد. وی تعداد بیشماری تألیفات منثور و منظوم دارد که برخی از آنها بارها چاپ رسیده است.]

معتقد بودند اسلام مانع ترقی و پیشرفت مسلمانان است هشدار میدهد و این را «ظلمی» به دین اسلام می‌شمارد. زنده یاد علی دشتی در کتاب ۲۳ سال به فجایی که در تاریخ علیه بشریت انجام گرفته اشاره میکند و نمونه های بارز آن را نازیسم، فاشیسم و کمونیسم ذکر کرده است. اما رصافی در حالیکه جنگ جهانی اول و دوم را تجربه کرده بود و از بقدرت رسیدن لنین و استالین و هیتلر بخوبی آگاهی داشت، اصلاً گفتگویی نمی‌کند.

پس نتیجه می‌گیریم که کتاب «۲۳ سال» کتابی ست مستقل و ترجمه هیچ کتابی نیست. و هر کس که این ادعا را بکند جز نشر اکاذیب کار دیگری انجام نداده است...

برای شرمندگی هر چه بیشتر شخص مذکور همان به که قسمتی از مصاحبه آقای دکتر علینقی منزوی را که ماه ها قبل از انتشار مقالات افتراء آمیز ایشان در روزنامه نیمروز، در ماهنامه کاوه چاپ گردیده و ایشان از متن آن کاملاً مطلع بوده اند را بیابیم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد: «از خاطرات دوران عضویت در سفارت [شاهنشاهی] ایران در بیروت بگویید؟»

منزوی: پشت میزم در سفارت بیروت کار می‌کردم که جزوه ای را برای تصحیح روی میزم نهادند. من نیز به طور معمولی آن را تصحیح کردم. روز بعد به من گفتند: بروید چاپخانه جزوه بعد را تصحیح کنید. من امتناع نموده گفتم: من نمی‌توانم زیر رگبار گلوله [زیرا] هنوز جنگ خانگی لبنان تمام نشده بود، به چاپخانه بروم. مدتی بعد معلوم شدخود سفارت کتاب ۲۳ سال علی دشتی را تصحیح و چاپ کرده و به تهران فرستاده اند. هنگامی که به تهران باز آمدم، دانستم که آقای دشتی جمعه ها در مجلسی هفتگی که دارند، می‌نشینند و پنجاه و شصت تن دوستان و متفرقه [بخوانید آشنایان دشتی] به آنجا می‌روند و دشتی مقاله های جبر و اختیار، تخت پولاد، ۲۳ سال را نخست به صورت جزوات پلی کپی و بعد به صورت مقاله در مجله کاوه مونیخ محمد عاصمی، سپس به صورت کتاب، بی نام مؤلف، به همه ایشان داده است. من در همان اولین جلسه که با زنده یاد دشتی رو به رو شدم جمعه بود، در همان مجلس با تعجب به ایشان گفتم چرا روی این سه کتاب نام خود را ننوشتید؟ من خیال می‌کردم مخفی است! ایشان نگفت می‌ترسم، بلکه گفت: قابل نیست⁵⁰...»

در باره او چه در زمان حیاتش و چه پس از مرگش ناسزا و سزا فراوان گفته اند. اما همه این گفتگوها از ارزش نوشته ها، از قدر و منزلت ادبی او چیزی نمی‌کاهد و اگر تنها همین کتاب فاخر و گرانقدر «۲۳ سال» از او به یادگار می‌ماند، او را می‌باید به دلیل تهور و شجاعتش و بیباکی و پیکارش علیه خرافات و تعصبات، ستایش نمود و بزرگش شمرد.⁵¹

هنگامی که در کهولت، دل شکسته و تنها، کوله بار خود را برداشت و به دیاری نا شناخته شتافت، دوستداران آثارش آگاه شدند که این «ادیب دیر آشنا» نگارشگر یکی از جنجالی ترین و پر ارزش ترین

50 [-ماهنامه کاوه شماره ۱۰۰، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۳۷ -بی شمارند افراد ناموری که در ایران اسلامی به زندگی و آثار علی دشتی، مفصل و یا خلاصه در آثار خود مطلب نوشته اند. و کتاب «۲۳ سال» را از علی دشتی میدانند. از آن جمله: کتاب «چهرها و یادها» از محمود طلوعی، چاپ تهران. صفحه ۶۶۳ کتاب «شبه خاطرات» از دکتر علی بهزادی، چاپ تهران، صفحه ۲۳۶]

51 [-برخی از دشمنان علی دشتی به او نسبت میدهند که علی دشتی در دوره رضا شاه در «اداره نامه نگاری» به سانسور مطبوعات و کتاب مشغول بود. همکاران علی دشتی در این اداره، افرادی چون ابوالقاسم پاینده مؤلف کتاب زندگانی محمد و مترجم قرآن و عبدالرحمن فرامرزی روزنامه نگار معروف بودند. یکی از کسانی که بوسیله همین اداره و به تشویق و ترغیب علی دشتی در روزنامه نگاری مؤفقیتهایی بدست آورد، دکتر حسین فاطمی بود. این آشنایی بعدها تبدیل به دوستی میان آن دو شد و تا آخرین لحظات حیات دکتر حسین فاطمی پایدار ماند. سانسور رسمی مطبوعات در زمان رضا شاه به وسیله گروهی از کارکنان اداره آگاهی شهرستانی و زیر نظر شمیم که محرملی خان - متصدی بعدی سانسور - از زیردستان و تربیت شده های او بود، انجام می‌گرفت. مراجعه کنید به شبه خاطرات از روزنامه نگار معروف دکتر علی بهزادی، صفحه ۱۳۲]

آثار قرن اخیر ایران بوده و همه مبهوت دلیری و شجاعت او گشتند و حاج و واج در تاریکی تردید، در شناخت شخصیت اوبا شگفتی یادش کردند .

خود او می گوید: «تاریخ پیوسته ورق می خورد گاهی به روزهائی می رسیم که مبداء حوادث و دگرگونیها می شوند و مسیر تاریخ را تغییر داده در ذهن انسان جاوید می مانند.⁵²»

من ویرایش این گرامی نامه را با منت و افتخار بر دوش گرفتم و آنچه در توانم بود انجام دادم. آیات قرآنی را تصحیح و برای خاطر دل مشکل پسندان، اعراب Erab گذاشتم. برخی لغات و اصطلاحات و اعلام را معنی و شرح کردم که میان این علامت [] در متن و یا زیرنویس گنجانده شده است. تردید ندارم که در آینده بسیار نزدیک، ایرانیانی پیدا خواهند شد که روش تحقیق روانشاد علی دشتی را تقلید و دنبال خواهند کرد. این کتاب از روی نسخه حروف چینی شده در بیروت که اغلاط فراوانی داشت دو باره و با حفظ امانت، حروف چینی شد و هیچ تغییری در متن کتاب داده نشده و اصولاً چنین کاری مورد پسند ویراستار این کتاب و شایسته چنین آثاری نیست. هر فصل این کتاب می تواند بن مایه صدها کتاب و رساله گردد .

به هر روی کار ویرایش این کتاب خالی از لغزش نیست و به همین سبب از صاحب نظران و مطلعین صمیمانه می خواهم که اشتباهات را بنمایانند و اگر ممکن بود مرا با بزرگواری مطلع فرمایند. من بر این باورم که هیچ خدمتی بالاتر و شامخ تر از شناساندن گوشه هائی از هویت فرهنگی ما نیست، و باید اعتراف کرد علی دشتی با بی باکی و جسارت، بخشی از این کار عظیم را با تألیف کتاب «۲۳ سال» انجام داده است.

بهرام چوبینه خرداد 1384

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>